

نقش انگلستان در عزل استاروزلسکی و نصب رضاخان

○ دکتر بهرام نوازی*

۱۵۷

اشاره

موقعیت جغرافیایی ایران در طول تاریخ و از جمله در قرن بیستم همواره یکی از انگیزه‌های پیدایش و گسترش نظام سلطه جهانی و همچنین منبع نگرانی جدی در منطقه بوده است. کشف منابع عظیم نفتی نیز در اوایل قرن بیستم به این موقعیت حساس دامن زد و قدرت‌های بزرگ سلطه‌گر جهانی را بر آن داشت تا با اتخاذ سیاست‌های همکاری‌جویانه یا رقابت‌جویانه به تاراج سرزمین ایران و دارایی‌های آن اقدام نمایند.

رقابت انگلیس و روسیه که در اواخر قرن هجدهم شروع شده بود با توسعه روسیه در آسیای مرکزی به نقطه اوج خود رسید. گسترش روسیه عوامل متعددی داشت. یکی از این عوامل مهم حل مسئله شرقی (امپراتوری عثمانی) و ایجاد میان‌بری در شاهراه قسطنطنیه و تنگه‌ها بود. از آنجا که تنگه‌های بسفر و داردانل از سوی بریتانیا احاطه شده بود، روسیه مجبور بود فشار را بر قلب امپراتوری یعنی هندوستان وارد کند. خلأ قدرت در سرزمین پهناوری که از یک سو از دریای مازندران تا مرزهای چین امتداد می‌یافت و از سوی دیگر از افغانستان تا دشت‌های سیبری گسترده شده بود، حقیقتی بود که برای روسیه جذاب می‌نمود. هدف دیگر روسیه را می‌توان دستیابی به راه آبی دانست که آن را در خاورمیانه و خاور نزدیک به اقیانوس متصل می‌کرد؛ یعنی خلیج فارس^۱.

این اهداف روس‌های تزاری، موجب برانگیخته شدن مبارزه شدید بریتانیا می‌شد، که خود پیش از این منابع سرشاری در منطقه و ایران داشت. منافع بریتانیا در ایران شامل انحصار بازرگانی خارجی در بنادر خلیج فارس و موافقت‌نامه‌های سیاسی با کشورهای منطقه بود. هندوستان به تنهایی «قلب امپراتوری» به شمار می‌رفت و به هر قیمتی باید برای بریتانیا محفوظ

می‌ماند. مطمئن‌ترین شیوه برای حفاظت از هندوستان ایجاد زنجیره‌ای از سرزمین‌های مجاور بود «که یا تحت سلطه بریتانیا باشد یا از نفوذ قدرت بزرگ دیگر دور مانده باشد».^۲ در نظر سر اچ. رالیسون، نقش ایران به اندازه‌ای مهم بود که چنین هشدار دهد: درست است که ایران امروز، ایران داریوش نیست... اما کشوری است که به هر ترتیب می‌تواند به طور مؤثری بر سرنوشت امپراتوری بریتانیای کبیر در شرق تأثیر بگذارد.^۳

از این رو حکومت بریتانیا حفظ وضعیت موجود در ایران را بیشتر از وجود یک سلطه مشترک (Condominium) ترجیح می‌داد و برای تعقیب چنین سیاستی، نفوذ پیش‌گیرانه (Pre-emptive in uence) را اتخاذ کرد. اعمال سیاست نفوذ پیش‌گیرانه بیشتر برای مقابله با تهدیدی بود که از سوی روسیه استقلال ایران را در خطر قرار می‌داد. وجود ایران که همواره یک عامل مهم برای امنیت هندوستان بود، در این زمان به یک «ضرورت نظامی»^۴ تبدیل شده بود.

در ۳۱ آگوست ۱۹۰۷ که انگلستان و روسیه برای «منافع مهمتر» مجبور به ترک رقابت دیرینه خود و اتخاذ سیاست همکاری در «منافع ویژه» شده بودند به رقابت خود در ایران پایان دادند و با امضای موافقتنامه‌ای در سنت پترزبورگ، ایران را به «حوزه‌های نفوذ» (Spheres of in uence) که با یک منطقه حایل (Buffer) جدا می‌شد میان خود تقسیم کردند. «حوزه» روسیه پایتخت، تهران، و تمامی استان‌های شمال کشور شامل آذربایجان (بخش جنوبی سرزمینی که شمال آن مدت‌ها پیش از این خاک به امپراتوری تزاری ضمیمه شده بود)، استرآباد و خراسان و استان‌های سرسبز و پر محصول گیلان و مازندران را دربر می‌گرفت. انگلیسی‌ها نیز در مقابل گوشه جنوب شرقی ایران را به عنوان حوزه خود برگزیدند چرا که این منطقه به آنان اجازه می‌داد بر مسیرهای مستقیم به افغانستان و هندوستان و همچنین بر راه‌های ورود به آنچه که به تحقیق در آن زمان خلیج فارس نامیده می‌شد، نظارت داشته باشند. حل و فصل امور امنیتی، سیاسی و اقتصادی هر یک از مناطق نفوذ به حامی خارجی خود وابسته بود و منطقه حایل نیز قرار بود به صورت حوزه «بی طرف» تحت اداره دولت ایران باقی بماند. ولی از آنجا که در شرایط اشغال نظامی، دولت ایران از توان و اراده مستقلی برای اداره سرزمین و مردم خود برخوردار نبود، چاره‌ای جز تسلیم در برابر درخواست‌ها و تحکیم‌های قدرت‌های اشغال‌گر نداشت.

بعدها در سال ۱۹۱۵ و در جریان جنگ اول جهانی، هر دو دولت روسیه و انگلستان برای نبرد مشترکشان با عثمانی که متحد آلمان بود و در آن زمان بیشتر کردستان و سراسر بین‌النهرین (عراق امروزی) را در تصرف خود داشت، نیروهای خود را روانه ایران کردند. قوای انگلیسی از جانب هندوستان و نیروهای روسی از جانب قفقاز و ترکستان خاک ایران را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و منطقه حایل را نیز میان خود تقسیم کردند. این توافق سبب شد برتری انگلستان در منطقه نفت‌خیز جنوب غربی که در آن شرکت نفت انگلیس و ایران مشغول کار بود و همچنین در شهرهای بزرگی چون شیراز و اصفهان و در تمامی ساحل خلیج فارس تثبیت گردد.^۵

آنچه که به «بازی بزرگ» (The Great Game) شهرت دارد در واقع به همین رقابت و همکاری میان روسیه و انگلستان اشاره دارد که از میان سده نوزدهم و برای سلطه‌جویی بر منطقه پهناور میان دریای خزر و دریای عرب به راه افتاد و در قرن بیستم هم ادامه یافت. این مقاله ضمن

بررسی زمینه‌های بازی بزرگ در ایران و خلأ قدرت ناشی از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، تلاش می‌کند به تحلیل نقش انگلستان در برکناری استاروزلسکی از فرماندهی تیپ قزاق ایرانی و تشویق رضاخان به کودتا پردازد.

تحولات انقلابی روسیه و خلأ قدرت

حکومت موقت روسیه که در حدفاصل خلع تزار (فوریه ۱۹۱۷) تا به قدرت رسیدن لنین (اکتبر ۱۹۱۷) در پتروگراد به قدرت رسیده بود همچنان به سیاست اتحاد با انگلستان و جنگ با عثمانی ادامه می‌داد. در این دوره ژنرال باراتف (General Baratov) فرماندهی ۷۵ هزار نیروی روسی را در جبهه ایران در دست داشت و همگام با نیروهای انگلیسی در خاک ایران مشغول نبرد با نیروهای عثمانی بود. اما پس از آنکه نیروهای عثمانی در ۲۶ فوریه ۱۹۱۷ و نیروهای روسی در جولای ۱۹۱۷ اقدام به عقب‌نشینی از نواحی اشغالی ایران کردند،^۶ و حکومت بلشویکی روسیه پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیز از سیاست دولت‌های استعمارگر کناره‌گیری و موافقت‌نامه‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ را افشا و لغو نمود،^۷ خلأ قدرتی در «حوزه نفوذ» روسیه در شمال ایران به وجود آمد و فرصت مناسب برای انگلستان فراهم شد تا ضمن پر کردن این خلأ، به توسعه منافع خود و تسلط بر مناطق نفتی قفقاز و باکو نیز اقدام نماید. در این زمان انگلستان که بر بین‌النهرین مسلط شده بود، نیروهای انگلیسی - هندی خود را برای تصرف نقاط مهم در مسیر کرمانشاه، همدان و قزوین اعزام کرد و با استقرار در قزوین به جنگ با ارتش سرخ روسیه و کمک‌رسانی به جنبش‌های ضدانقلاب روسیه از جمله ملی‌گرایان داشناک، مساوات‌طلب و قفقازی برای تشکیل حکومت‌های مستقل ارمنستان، آذربایجان و گرجستان اقدام نمود.^۸

تنها مانع «روسی» که در این زمان در مسیر سلطه کامل انگلستان بر سراسر ایران وجود داشت نیروی قزاق ایرانی بود که از حضور سابق روسیه در شمال ایران به جا مانده بود، در سفر ناصرالدین شاه به سنت پتربورگ در سال ۱۸۷۸، شاه ایران آنچنان از نظم و ترتیب قزاقان روسی به وجد آمده بود که از تزار درخواست کرد تعدادی از افسران روسی را برای تربیت گروهی از سربازان ایرانی مطابق اسلوب «قزاق» در اختیار وی گذاشته، واحدی تشکیل دهد که هدف اصلی‌اش حفاظت از شخص شاه باشد. در قراردادی که در سال ۱۸۸۲ به امضا رسید، یک هنگ (Brigade) قزاق تشکیل شد که بعدها قدرت و توسعه یافت، تا حدی که به عنوان «تنها نیروی کارآموده و قابل اعتماد» در ارتش ایران به شمار آمد.^۹ تمامی افسران این هنگ، روسی بودند و هزینه‌های آن نیز از جانب روسیه تأمین می‌شد و به همین دلیل ابزار ارزشمندی برای نفوذ روسیه به شمار می‌رفت.

استاروزلسکی و فرماندهی هنگ قزاق

در این دوره نیروی قزاق ایرانی در اندازه یک هنگ بود و حکومت موقت روسیه، فردی به نام سرهنگ کلرجت (Colonel Clerget) را به تهران اعزام کرده بود تا فرماندهی هنگ قزاق را به دست بگیرد اما وی نتوانست حمایت و تبعیت زیردستان خود را به دست بیاورد چرا که معتقد بود وظیفه افسران روسی تربیت افسران بومی ایرانی است و هر چه زودتر باید به روسیه بازگردند. در نتیجه یک ترمرد بدون خونریزی، وی اخراج گردید و سرهنگ استاروزلسکی (Colonel Staroselsky) جای وی را گرفت.^{۱۱} استاروزلسکی فرماندهی گردان کاباردین (Cabardian regiment) از تیپ بومی قزاق ارتش تزار در زمان جنگ را بر عهده داشت که سربازان آن از میان مردم قفقاز و بیشتر از مسلمانان تشکیل شده بود و به «تیپ ژیان» شهرت یافته بود.^{۱۱}

در طول جنگ جهانی اول و برای رویارویی با خطر حمله عثمانی به ایران، هنگ قزاق گسترش یافت و به تیپ تبدیل گردید.^{۱۲} اما پس از چندی در اکتبر همان سال که حکومت موقت در روسیه به دست بلشویکها سرنگون شد، استاروزلسکی و دیگر افسران روسی نیروی قزاق ایرانی به ضد انقلاب بلشویکی پیوستند و چشم به روزی دوختند که ژنرال‌های روس سفید، دنیکنین (General Denikin) و رانگل (General Wrangel) در جنگ با بلشویکها پیروز شده، حکومت تزاری را مجدداً به سریر قدرت بازگردانند. از نظر حکومت بلشویکی شوروی، افسران روسی این هنگ وابسته به حکومت تزاری بودند. در نامه‌ای که ایوان کولومیتسیف (Ivan Kolomitsev) برای دولت ایران آورده بود خواستار عزل آنان شده بود. از این جهت این هنگ تبلیغات و اقداماتی بر ضد روابط ایران با حکومت شوروی به راه انداخت.^{۱۳}

در این زمان که ارتباط و کمک مالی روسیه به نیروی قزاق ایرانی قطع شده و افسران روسی این تیپ، بدون هرگونه پشتیبانی مالی و لجستیکی در وضع فلاکت‌بار خود رها شده بودند، دولت انگلستان از این فرصت استفاده کرد و با کمک مالی ماهانه ۵۰ هزار پوند به این نیرو و برقرار کردن ارتباط دوستانه با روس‌های سفید و هیأت نمایندگی روسیه که خود را همچنان نماینده حکومت تزاری می‌دانستند تلاش نمود خلافت قدرت را پر کرده، شمال ایران را نیز به منطقه نفوذ خود اضافه کند. البته انگلستان از سال ۱۹۱۵م که شورش ضدانگلیسی شیراز در «حوزه نفوذ» او به وقوع پیوسته بود یک نیروی نظامی متشکل از نیروهای محلی مورد اعتماد خود به نام تفنگداران ایران جنوب (South Persian Rifles) تشکیل داده بود و از آن برای برقراری و حفظ وضع موجود استفاده می‌کرد. با وجود این در ۳۰ نوامبر ۱۹۱۷ و در شرایط قطع کمک مالی که پس از انقلاب اکتبر پدید آمده بود، سرچارلز مارلینگ (Sir Charles marling)، وزیرمختار انگلیس در تهران، پیشنهاد کرد که قزاقان را از طریق تأمین مالی و اعطای کمک‌هایی که پیش از این از روسیه دریافت

می‌کردند زیر نظارت انگلستان درآیند. تیپ قزاق قرار بود به صورت موقت همان وظیفه‌ای را که تفنگداران ایران جنوبی در استان‌های جنوبی بر عهده داشتند در شمال ایران به اجرا بگذارد. به این ترتیب انگلستان می‌توانست بر سراسر کشور تسلط یابد. کابینه جنگی انگلستان نیز این پیشنهاد را پذیرفت و در ۲۰ دسامبر همان سال به وزیرمختار اطلاع داد که طرح او مورد پذیرش قرار گرفته است.^{۱۴} به این ترتیب تیپ قزاق ایران در فهرست حقوق‌بگیران انگلستان وارد شد.

مارلینگ در شمار آن دسته از دولتمردان انگلیسی بود که اعتقاد داشت «سرهنگ استاروزلسکی به نظر بسیار مستعد می‌رسد و من فکر می‌کنم که ما باید همچنان به پرداخت حقوق تیپ ادامه بدهیم».^{۱۵} اما از نظر ژنرال مک دوناف (General Mc donagh)، رئیس اداره اطلاعات ارتش در وزارت جنگ، افسران روسی قابل اعتماد نبودند و به همین جهت به وزارت خارجه انگلستان پیشنهاد کرد حکومت ایران را تحت فشار قرار دهد تا افسران روسی را برکنار و به جای آن افسران انگلیسی بگمارد.^{۱۶}

نگرانی مک دوناف مورد توجه مارلینگ نیز بود چرا که وی نیز می‌دانست که گرچه استاروزلسکی «و بیشتر فرماندهان تاکنون وفادار بوده‌اند... ولی شکی نیست که بسیاری از آنان در احساس ناخشنودی روسها از دیدن نیروهای انگلیسی در شمال ایران شریک هستند.» با این حال وی معتقد بود که «اگر ما بخواهیم وفاداری تیپ قزاق را حفظ کنیم» باید دستمزدهایشان را که سخت بدان محتاجند بدون وقفه پردازیم».^{۱۷} تا ماه مه وزارت خارجه انگلستان به این نتیجه رسید که بهترین کار این است که نیروی قزاق را زیر نظارت مستقیم خود درآورد؛ از این رو به مارلینگ نوشت که «در زمان مناسب (یعنی در مذاکره با حکومت ایران)... جایگزینی افسران روسی تیپ را با افسران انگلیسی به خاطر داشته باش.» در همین زمان به وی هشدار داده شد که «با این حال نباید کاری کند که جایگاه وثوق‌الدوله و حکومت مطلوب وی در تهران را به خطر بیندازد».^{۱۸} این پیام دو پهلوی در پی حمله بزرگ آلمان به فرانسه بود که از یک سو روسیه شوروی را به امضای قرارداد جداگانه‌ای با آلمان در برست لیتوفسک (Brest-Litovsk) وادار کرده بود و از سوی دیگر موجب تحریک جنبش‌های ضدانگلیسی در ایران شده بود. این رخدادها بیم و هراسی را در میان انگلیسی‌ها دامن زده بود که گمان می‌بردند در صورت بروز مشکلی در تهران، نیروی قزاق ممکن است «به دشمن بپیوندد»^{۱۹} بنابراین اگر طرح جایگزینی افسران روسی با افسران انگلیسی به پیش نرود تیپ باید یا منحل گردد یا به استعداد اولیه خود یعنی «هنگ» تنزل یابد.

از دیگر موارد همکاری میان این دو، عملیات مشترک با نیروی ایران شمالی در سرکوب جنبش جنگل بود. نیروهای انگلیسی از هوا مواضع جنگلی‌ها را بمباران می‌کردند و نیروی قزاق نیز از زمین آنها را به تصرف خود درمی‌آورد. افرادی که مضمون به همکاری با جنگلی‌ها بودند از

سوی نیروی قزاق دستگیر و پس از یک محاکمه مختصر به اعدام محکوم می‌شدند. از این دوره به دوره وحشت استاروزلسکی هم یاد شده است.^{۲۰} برخی از این محاکمات نظامی در کنسولگری انگلستان برگزار می‌شد و استاروزلسکی هم نقش قاضی ارشد را برعهده داشت. در این زمان بود که انگلیسی‌ها موفق شدند وثوق‌الدوله را که فرد مورد اعتماد خود به شمار می‌آمد، به عنوان نخست‌وزیر به شاه تحمیل کنند و شاه هم که خود جیره‌خوار انگلیسی‌ها شده بود چاره‌ای جز تبعیت نداشت. به همین منظور انگلستان به هنگ قزاق و تجارب آن نیاز داشت و با گسترش آن به تیب، هر چه بیشتر در مسیر سیاست خود بهره‌برداری کرد.

سیاست کرزن و موافقت‌نامه ۱۹۱۹

احمدشاه برای سمت نخست‌وزیری تمایلی به وثوق‌الدوله، «نامزد انگلیسی»، نداشت بلکه به یکی دیگر از اشراف به نام صمصام‌السلطنه که دیدگاهش در نظر سرچارلز مارلینگ «اصلاً امیدوارکننده نبود» تمایل نشان می‌داد.^{۲۱} از این رو وزیرمختار انگلستان اقدام به ساماندهی تظاهراتی در خیابان‌های تهران کرد که بر ضد صمصام و به نفع وثوق به اجرا گذاشته شد. وی مطمئن بود که قزاقان با وجودی که وظیفه‌شان حفظ قانون و نظم در پایتخت بود اما برای این که حقوق و مواجب خود را از وی دریافت می‌کردند اقدامی بر ضد تظاهرکنندگان نخواهند کرد. اما این چنین نشد و قزاقان جمعیت را متفرق کردند. سرهنگ استوکس (Colonel Stokes) که در آن زمان مشاور نظامی هیأت نمایندگی انگلستان در تهران بود درباره این وقایع گزارشی برای رئیس ستاد ارتش انگلستان ارسال کرد که در آن آمده است: «نتیجه این است که تیب قزاقی که حکومت انگلستان ماهانه تقریباً ۵۰ هزار پوند برایش هزینه می‌کند هیجان و آشوب بر ضد کابینه‌ای را سرکوب کرده است که برایش ۱۰ هزار تا ۱۵ هزار پوند استرلینگ خرج شده است.» در پی این گزارش وزارت خارجه از مارلینگ خواست با استاروزلسکی وارد مذاکره شود و به وی تأکید کند مادامی که وی و کارکنان روسی زیردستش «حسن نیت خود را از طریق اقدام منطقی و پرتحرک در جایی که منافع انگلستان به خطر افتاده است نشان ندهد، ما دیگر نمی‌توانیم به کمک‌های خود ادامه دهیم».^{۲۲}

وزیرمختار در روز ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۸ در پاسخ نوشت: «من رابطه بسیار دوستانه‌ای با فرمانده تیب قزاق دارم و اعتقاد کامل دارم که وی از انجام هر کاری که بر وفق منافع ما باشد کوتاهی نخواهد کرد.» درست بود که استاروزلسکی «کمک و اطلاعات بسیاری» به وی می‌رساند و «یک همکار وفاداری» برای وی بود اما این هم واقعیت داشت که استاروزلسکی تحت فرمان شاه بود و نمی‌توانست از فرامین وی که «باید از کابینه حمایت کند» سرپیچی نماید. از نظر مارلینگ علت اینکه تظاهرات به نتیجه مطلوبی نینجامید این بود که استوکس نتوانسته بود به خوبی آن را

سازماندهی کند و از بروز «یک شکست ننگ‌آور» پیشگیری نماید.^{۳۳}

وقایع جبهه غربی که در بهار و اوایل تابستان به نفع دشمنان انگلستان در ایران تمام شده بود در این زمان به نفع انگلستان رقم می‌خورد و نه تنها جلوی آلمان‌ها سد شده بود بلکه پیشروی متفقین نیز شروع شده بود. از این رو در ۶ آگوست ۱۹۱۸ شاه مصلحت دید که وثوق‌الدوله، نامزد «انگلیسی»، را به نخست‌وزیری بگمارد. سر جان شاکبرگ (Sir Hogn Shuckburgh)، رئیس بخش سیاسی وزارت هندوستان، در یادداشت ۸ آگوست خود نوشته بود: «بازگشت وثوق‌الدوله به قدرت، همان چیزی است که ما در ماه‌های گذشته برایش برنامه‌ریزی کرده بودیم. بادی که وی را به صدارت پرتاب کرد، از سواحل مارن (Mame) برخاسته بود.»^{۳۴}

در ابتدای اکتبر ۱۹۱۸ وثوق‌الدوله پیشنهاد کرد دست از بی‌طرفی برداشته، به همراه تیپ قزاق و متحد با انگلستان در جنگ با آلمان و متحدانش شرکت کند، اما در پرتو تسخیر دمشق از سوی آل‌نبی (Allenby) و شک و تردیدی که از نیات و مقاصد فرماندهان روسی تیپ قزاق می‌رفت انگلستان دیگر نیازی به چنین متحدی نداشت. علاوه بر این از نظر دولت انگلستان، هدف دولت ایران در طرح این پیشنهاد این بود که خود را در وضعی قرار دهد که بتواند به کمک آن وارد کنفرانس صلحی شود که انتظار می‌رفت در پی پیروزی متفقین برگزار گردد و در آن سرزمین‌های از دست رفته خود را در جنگ با روسیه و عثمانی طلب کند. و این در حالی بود که دولت انگلستان در تلاش بود یا قیومت ایران را از طریق کنفرانس صلح یا تحت‌الحمایگی آن را از طریق امضاء موافقتنامه‌ای میان کاکس و وثوق‌الدوله که به جای مارلینگ مأموریت تهران را عهده‌دار شده بود به چنگ آورد که در هر دو حالت وجود تیپ قزاق و افسران روسی آن مسئله‌ساز بود. دولت انگلستان که موفق به روی کار آوردن وثوق‌الدوله شده بود از این نگران بود که مبادا با رشد یک جنبش خطرناک مخالف، تیپ قزاق از حمایت این حکومت سرپیچی کند.

در نشست کمیته شرقی انگلستان که در تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۱۸ تشکیل شده بود سیاست انگلستان درباره تیپ قزاق تبیین گردید که به گفته ژنرال مک دوناف این بود «که در درجه اول از دست نظارت روسی بر قزاقان ایرانی خلاص شویم و در درجه دوم اداره قزاقان ایرانی را... در دستان انگلیسی‌ها بگذاریم»^{۳۵} از این رو به کاکس اجازه داده شد نقشه خود را به اجرا بگذارد و به استاروزلسکی بگوید: «تا وقتی که کابینه‌ای بر سر کار است و از حمایت و تأیید ما برخوردار است، ما در نظر داریم کمک مالی ماهانه خود را (به تیپ)، به جای پرداخت مستقیم، از طریق وزارت جنگ بپردازیم. این کار سبب می‌شود که وی احساس کند که موظف به حمایت از کابینه است.»^{۳۶}

کنفرانس صلحی که قرار بود در پاریس برگزار شود در شرف تشکیل بود. این کنفرانس

باید درباره همه کشورهای خاور نزدیک و میانه تصمیماتی می‌گرفت. لرد کرزن، وزیر امور خارجه انگلستان، در آستانه پایان سال ۱۹۱۸م یادداشت محرمانه‌ای درباره «خط مشی» حکومت انگلستان نسبت به ایران در کنفرانس تهیه کرد. هدف این بود که با در اختیار داشتن قیمومت ایران انگلیسی‌ها می‌توانستند با ادغام قزاقان و تفنگداران ایران جنوبی، یک نیروی نظامی متشکل و یکپارچه در کشور به وجود آورند. اجرای این کار «مشکلاتی را به بار خواهد آورد... درست است که هنگ [تیپ] بدون کمک مالی روسیه فقط از پول انگلستان تأمین می‌گردد و همین به حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اهرم نظارتی می‌دهد، اما این موضعی در هم و برهم است چرا که افسران روسی که بر این نیرو نظارت دارند خود را به عنوان حافظان منافع حکومت آینده روسیه می‌دانند و انتظار دارند که حکومت آینده نیز سیاست روسیه قدیم را در ایران دنبال کند. اگر نیروهای کنونی ما از ایران خارج شوند، فرمانده تیپ قزاق به یک مستبدی تبدیل خواهد شد و هر حکومت ایرانی را که باب میل روسیه نباشد، سرنگون خواهد کرد... بنابراین ضروری است که به منظور ادغام تیپ در یک نیروی یکپارچه جدید، قیمومتی را از کنفرانس صلح طلب کنیم که به ما امکان دهد در زمانی که نیروهای ما هنوز در شمال غربی ایران حضور دارند، افسران انگلیسی را به جای افسران روسی بگماریم، چرا که اگر اقدام ما تنها متکی به تصمیم خودمان و مستقل از کنفرانس باشد، هر حکومتی که در آینده در روسیه حاکم شود مستمسک قوی‌تری بر ضد ما خواهد داشت»^{۲۷}

مخالفت آمریکا و فرانسه در این کنفرانس، مانع از تحقق طرح لرد کرزن شد و دولت انگلستان به ناچار به فکر شیوه دوم افتاد. وثوق‌الدوله که به ظاهر برای کاهش مشکلات کشور دست استقراض به طرف انگلستان دراز کرده بود با شرط لرد کرزن برای در اختیار قرار دادن امور مالی و نظامی ایران به دولت انگلستان موافقت کرد و به این ترتیب موافقتنامه تحت‌الحمایگی ایران را در ۹ آگوست ۱۹۱۹ با سرپرسی کاکس امضا کرد. در این موافقتنامه ضمن تأکید بر تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران از سوی دولت انگلستان، این دولت متعهد شده بود که «به هزینه حکومت ایران» هر چه «مشاور متخصص» که «پس از مشورت میان دو حکومت» لازم شناخته شود برای «ادارات متعدد هیأت حاکمه ایران... تأسیس نیروی متحدالشکل»، برای توسعه ارتباطات از طریق «ساختمان راه‌آهن و دیگر اشکال حمل و نقل» و برای اصلاح «تعرفه‌های موجود گمرکات... تأمین کند»^{۲۸} لرد کرزن در نطقی در جلسه هیأت دولت انگلستان در روز امضای این موافقتنامه اهداف و برنامه اجرای آن را چنین بیان کرده بود:

موقعیت جغرافیایی ایران و منافع ما در آن جا و امنیت امپراتوری به ما اجازه نمی‌دهد که به سرنوشت ایران بی‌علاقه باشیم؛ همان طور که در ۵۰ سال اخیر نبوده‌ایم. به علاوه اکنون مسئولیت حمایت بین‌النهرین را داریم و از این راه هم در سوی باختر ایران با آن کشور هم‌مرز شده‌ایم

و نمی‌توانیم اجازه بدهیم که بین سرحدات هند امپراتوری در بلوچستان و مرزهای تحت‌الحمايه جدید ما یک محیط بی‌نظم و کانون تحریکات دشمنان و آشفتگی سیاسی و اقتصادی وجود داشته باشد. از طرف دیگر چنانچه ایران را به حال خود بگذاریم، بیم آن می‌رود که نفوذ بلشویکی از شمال به سراسر کشور نفوذ کند و نیز ما در جنوب غربی ایران منابع بزرگی از میدان‌های وسیع نفت در اختیار داریم که مورد بهره‌برداری نیروی دریایی امپراتوری می‌باشد و سبب علاقه خاص ما در این قسمت از ایران می‌گردد. با توجه به این اوضاع و احوال، وزارت خارجه و اداره هندوستان بالاتفاق ابراز تمایل نموده‌اند که ترتیبی اتخاذ شود که بدون نظارت مستقیم در امور داخلی ایران یا قبول مسئولیت‌های سنگین مالی بتوانیم کارشناس یا مستشار به ایران اعزام داریم تا قادر به تجدید سازمان خود شوند. مطابق این موافقتنامه ما تعهد می‌کنیم که به خرج دولت ایران کارشناس و مستشار برای رشته‌های مختلف در اختیارشان بگذاریم. مثلاً دولت ایران مایل است که نیروی نظامی متحدالشکلی به وجود آورد. ما تعهد می‌کنیم افسرانی را که برای ترتیب و تنظیم چنین نیرویی لازم است به ایران گسیل داریم. به علاوه خزانه‌داری موافقت دارد دو میلیون لیره به رسم مساعده به دولت ایران بدهد. ... رسماً تصریح شده است قسط اول این مبلغ وقتی پرداخته می‌شود که مستشاران مالی انگلیس کار را در دست بگیرند. در قسمت‌های دیگر موافقتنامه پیش‌بینی شده است که از ایران در خصوص دعاوی و مطالباتی که دارد پشتیبانی نماییم.^{۲۹}

دولت انگلستان به محض امضای وثوق‌الدوله و بی‌آنکه منتظر تصویب موافقتنامه در مجلس شورای ملی بماند اقدام به اعزام ژنرال دیکسون و آرمیتاژ اسمیت، سران هیأت‌های نظامی و مالی خود کرد تا کار بازسازی ارتش و خزانه‌داری را آغاز کنند. یک گروه از مهندسان انگلیسی هم برای ساختمان راه آهن اعزام شدند. این موافقتنامه از نظر جورج لیتچافسکی چیزی جز «وسیله تبدیل ایران به تحت‌الحمايه»^{۳۰} و به تعبیر جواد شیخ‌الاسلامی، «یک رژیم مستشاری و یک وسیله غیرمستقیم برای تسلط بر ایران»^{۳۱} بیش نبود. پیتر آوری هم که انتظار داشت این موافقتنامه «خوشبختی را برای ایران تضمین کند» اشکال این خوشبختی را در «تحت قیمومت بریتانیای کبیر» قلمداد کرده است.^{۳۲} به این ترتیب انگلستان امیدوار بود که بتواند نیروی قزاق ایرانی را که وفاداری‌اش مورد شک و تردید بود در یک نیروی متحدالشکل ملی ادغام کند. مورخ رسمی انگلستان وضعیت قزاقان را در اواسط سپتامبر ۱۹۱۸ به این شرح خلاصه کرده است:

حکومت اعلیحضرت (انگلستان) همچنان حقوق تیپ قزاق ایرانی را تأمین می‌کرد و چندی پیش در اوایل این ماه پیشنهاد سرهنگ استاروزلسکی، فرمانده را برای افزایش نیرو از ۶۰۰۰ نفر به ۱۲۰۰۰ نفر پذیرفته است تا بتوانند در مقابل ترک‌ها مقاومت کنند. اما در پاسخ، ژنرال مارشال (General Marshall) (فرمانده نیروهای انگلیسی در بین‌النهرین) نسبت به قزاقان ایرانی

اظهار بی‌اعتمادی کرده است و او مایل است که عملیات خود را بدون مشارکت آنان انجام دهد و اینکه حضور آنان تنها موجب سرافکنندگی خواهد شد.^{۳۳}

ژنرال مالسون (General Malleson) که فرماندهی نظامیان انگلیسی اعزامی از هندوستان به مشهد را که در حوالی مرز شمال شرقی ایران مستقر بودند بر عهده داشت، پس از عقب‌نشینی روس‌ها از منطقه، توجه سیملا (Simla) را به دیدگاه دیپلمات‌های روسی وابسته به رژیم گذشته که همچنان سمت‌های خود را در ایران نگاه داشته بودند (و در ارتباط با همقطاران خود در تیب قزاق بودند) این چنین جلب کرد: «قطعاً نه کنسولگری روسیه در اینجا (مشهد) و نه هیأت نمایندگی در تهران، آن گونه که از پیام‌ها ملاحظه کرده‌ام، کمک زیادی نمی‌توانند بکنند... همه این افراد به نظر منتظر زمانی هستند که بخش اعظم ایران دوباره به زیر چکمه روس‌ها برود.»^{۳۴} گزارش کاکس از انتشار این موافقتنامه هم حاکی از بروز «نشانه‌هایی از نارضایتی» در میان افسران تیب قزاق بود که «اگر پرداخت (کمک به تیب قزاق) در این زمان قطع شود... یک نارضایتی واقعی فوری نیز به آن بلا تکلیفی که طبیعتاً (به خاطر موافقتنامه) به وجود آمده علاوه می‌گردد.»^{۳۵}

کاکس، وزیرمختار انگلستان، در پیام ۲۹ آگوست خود این هشدار را با آب و تاب بیشتری بیان کرده بود. به نوشته وی هنگامی که اخبار موافقتنامه برای اولین بار به بیرون درز کرد، سرهنگ استاروزلسکی با کابینه ایران در این باره به مذاکره پرداخت و «با لحنی آمیخته با مسخره و تهدید» گفت که افراد او هرگز زیر نظر افسران ملیت دیگر خدمت نخواهند کرد و اگر با چنان وضعی مواجه گردند ممکن است که ایران را ترک کنند و به دنیکیین بپیوندند «یا حتی بلشویک شوند.» کاکس با استاروزلسکی صحبت کرد تا وی را مطمئن سازد که «هیچ اقدام عجولانه‌ای» برای ایجاد یک فرماندهی انگلیسی در تیب قزاق اندیشیده نشده است. اما عقیده‌اش را چنین به مسئولان دولت متبوع خود فرستاد: افسران روسی هیچ‌گاه به وضعیت جدید تن نخواهند داد مگر اینکه در این باره دستورالعمل‌هایی از سوی سازانف (که در پاریس حکومت در تبعید تشکیل داده بود) یا دنیکیین به آنها ابلاغ گردد. «یا در صورت دیگر مگر اینکه ما نیروی کافی در دسترس داشته باشیم که در صورت اقتضای شرایط آنها را بدین کار مجبور سازیم.» در همان حال باید پذیرفت که «از زمانی که ما به جای پرداخت مستقیم کمک مالی به استاروزلسکی، از طریق کابینه (تهران) شروع به این کار کردیم، استاروزلسکی خیلی بیشتر از گذشته تابع نخست‌وزیر (ایران) و خود من شده و در خلال عملیات جنگل یک همکاری صمیمی میان او و مقامات نظامی ما برقرار شده است.»^{۳۶} کاکس در اوایل اکتبر ۱۹۱۹ نیز بر این نکته مجدداً تأکید کرد:

هیأت روسی، استاروزلسکی و دیگر عوامل روسی که ما با آنها در ایران در ارتباط هستیم یادگاران رژیم گذشته هستند و به این امید زنده هستند که روسیه در ایران دوباره به خودش

بیاید. موافقتنامه ما با ایران کاملاً مغایر با برداشت آنها از منافع روسیه است و وقتی که استاروزلسکی اظهارات خصمانه با موافقتنامه را از دهان لنین و حکومت آذربایجان نقل می‌کند به معنی این است که او واقعاً خودش و افراد زیرفرمانش چنین تمایلی دارند.

از نظر دولت انگلستان پس از غلبه بلشویک‌ها بر نیروهای ضدانقلاب، نیاز به تیپ قزاق به عنوان تنها نیروی کارآمد کشور دو چندان شد تا حدی که خطر فرماندهان روسی نیز نادیده گرفته شد. کاکس در ۳۰ سپتامبر مهم‌ترین نکات گزارش استاروزلسکی را درباره وضعیت استان‌های شمالی که برای نخست‌وزیر ایران تهیه کرده بود به لندن مخابره کرد. فرمانده تیپ قزاق نسبت به خطرات خارجی که ممکن است به زودی دست به دست نارضایتی داخلی بدهد هشدار داده بود. وی پیشنهاد کرده بود تیپ در گیلان و آذربایجان ایران که خطر حمله بلشویک‌ها در آینده نزدیک محتمل است متمرکز شود و در این مناطق حکومت نظامی اعلام گردد و اداره امور شهری نیز در اختیار وی قرار داده شود. به نظر استاروزلسکی انگلستان باید هزینه این کار را بپردازد چرا که دفاع از این مناطق در راستای منافع او می‌باشد.^{۳۷}

از نظر کاکس دولت انگلستان باید با احتیاط کامل با تیپ قزاق برخورد می‌کرد زیرا «مادامی که آنها با نیروی دیگری عوض نشده‌اند یا مادامی که یک شکل جدید به آنها داده نشده است، خدمات آنها مورد نیاز است.»^{۳۸} تیپ قزاق تنها نیروی ایرانی قادر به ایستادگی در مقابل تهاجم بلشویکی بود و انگلستان مجبور بود که از این تیپ در برابر سیل خروشان بلشویسم که با تعقیب نیروهای دنیکن هر لحظه به مرزهای ایران شمالی نزدیک‌تر می‌شد استفاده نماید. از سوی دیگر بیش از این نمی‌شد نیروهای انگلیسی و هندی را در ایران نگاه داشت. علاوه بر فشار مردمی برای بازگشت نظامیان به کشور خود و کاهش هزینه نظامی، یک موضوع قابل توجه دیگر نیز مطرح بود. وزیر هندوستان در ۵ ژانویه ۱۹۲۰ به کرزن گفته بود که آنچه او «سیاست ضد محمدی» لندن می‌نامد آنچنان تأثیر بدی در هندوستان داشت که «من واقعاً نمی‌دانم چقدر می‌توانیم روی نیروهای هندی برای ایستادگی در هر جنگی در ایران اتکا بکنیم.»^{۳۹}

در یک نشست مهم کمیته شرقی کابینه^{۴۰} که در ۱۲ ژانویه برگزار شد و کرزن هم در آن حضور نداشت، فرمانده ارتش امپراتوری انگلستان که مورد حمایت چرچیل نیز بود اعلام کرد که حفاظت از جمهوری‌های قفقاز (که خط باکو - باتوم را در دست داشتند) خارج از توان نظامی انگلستان است و اگر بلشویک‌ها به ایران یورش ببرند، دفاع از استان‌های شمالی ممکن نخواهد بود. اوستن چمبرلن (Austen Chamberlain) که در نبود کرزن ریاست نشست را برعهده داشت نتیجه گرفت نیروهایی که خطوط مقدم در ایران شمالی را در دست دارند در صورتی که مورد حمله قرار گرفتند باید به فزویین و بیرجند عقب‌نشینی کنند.^{۴۱}

در چنین وضعیت بسیار سستی بود که هیأت نظامی انگلستان به سرپرستی ژنرال دیکسون کار خود را در ایران شروع کرد. وابسته نظامی انگلستان در این باره توضیح می‌دهد: «تاکنون سرهنگ استاروزلسکی از ژنرال دیکسون دعوت نکرده که از تپیش بازدید کند و اجبار وی به این کار نیز به مصلحت نمی‌باشد... با این همه سرهنگ استاروزلسکی اعلام آمادگی کرده که تمامی اطلاعات مورد نیاز وی را درباره تپ تپه و تسلیم کند.» وی اضافه کرد که «در میان افسران ایرانی یک انجمن مخفی برای دشمنی با انگلیسی‌ها تشکیل شده است و از این دیدگاه طرفداری می‌کند که تپ قزاق زیر فرماندهی مستقیم شاه قرار دارد و فرماندهی آن نیز تغییر نخواهد کرد مگر به فرمان شاه.»^{۲۲}

بهانه حمله بلشویکی به پادگان انگلیسی بندر انزلی وقتی فراهم شد که تعدادی از کشتی‌های جنگی ناوگان دنیکین به آنجا پناهنده شدند. معلوم بود که بلشویک‌ها دیر یا زود برای تصاحب آنها اقدام خواهند کرد و به این ترتیب وارد درگیری با حامیان انگلیسی وی خواهند شد و از دست هنگ انگلیسی - هندی مستقر در ایران شمالی نیز کاری ساخته نبود چرا که وزارت جنگ انگلستان در ۲۵ فوریه دستورالعمل کابینه را به سرفرماندهی بین‌النهرین ابلاغ کرده بود. بر طبق آن «هیچ قصدی برای ایستادگی در انزلی در صورت حمله جدی وجود ندارد و شما باید مقتضیات خود را جوری ترتیب دهید که عقب‌نشینی یگان شما حتمی باشد.»^{۲۳} در همین حال احتمال زیادی وجود داشت که بلشویک‌ها بخواهند استان‌های ساحلی ایران در دریای خزر را به اشغال خود درآورند که بسیار فراتر از تصرف کشتی‌های روس‌های «سفید» یا اخراج نیروهای انگلیسی بود.^{۲۴}

بهار در حال آمدن بود و یخ‌های دلتای استراخان به زودی آب می‌شد. کاکس در این زمان اعلام کرد که «حالا وقت گلاویز شدن فوری به مشکل قزاق فرا رسیده است به طوری که اگر بتوانیم پیش از آنکه بازگشایی ولگا به بلشویک‌ها اجازه اجرای طرح‌هایشان را بدهد باید این عامل خطر احتمالی را از میان برداریم.» از استاروزلسکی بی‌پرده پرسیده شد که آیا وی با هیأت نظامی انگلستان همکاری خواهد کرد؟ جواب شنیده شد که وی هیچ اختیاری درباره تغییر در وضعیت تپ که «مبتنی بر قراردادهایی است که از نظر او همچنان معتبر است» ندارد. همکاری وی در نابودی تپ «به منزله قربانی کردن خائنه منافع روسیه خواهد بود.» حکومت ایران هم که در این زمان می‌پنداشت در صورت عقب‌نشینی انگلیسی‌ها، هیچ پشتیبانی جز تپ قزاق وجود نخواهد داشت، از انحلال یا تحریک تپ پرهیز می‌کرد. از این بدتر برای انگلستان متصور نبود که تپ به بلشویک‌ها بپیوندد.

پیش‌روی روسیه و ناتوانی انگلستان

پیش‌روی‌های بلشویک‌ها در شمال قفقاز و آسیای مرکزی در ماه‌های نخست ۱۹۲۰ به وضوح

آشکار کرد که آنان بر روسیه چیره شده‌اند و در نتیجه حکومت ایران نه تنها باید به طور جدی به فکر شیوه جدیدی از رفتار با همسایه جدید خود باشد بلکه در صورتی که بخواهد روابط خوبی با روسیه برقرار کند باید موافقتنامه ۱۹۱۹ خود با انگلستان را نیز فسخ نماید. بازرگانان استان‌های ساحلی خزر به همراه خوانینی که زمین‌هایشان در این استان‌ها محصول صادراتی تولید می‌کرد همگی علاقه داشتند که یک بار دیگر بتوانند بازارهای سنتی خود را در روسیه زنده کنند. حکومت هم خوشحال بود که مجدداً با دریافت عوارض از این محصولات، درآمد گمرکی خود را آغاز کند.

با آمدن بهار و تاخت و تاز بلشویک‌ها، بی‌قراری انگلیسی‌ها درباره تیپ قزاق نیز شدت گرفت. در نشست کنفرانس میان بخشی درباره امور خاورمیانه که در ۱۷ مارچ برگزار شد، کرزن در حالی که استاروزلسکی را به عنوان «یک منبع آشکار خطر برای ما» توصیف می‌کرد خواستار توقف کمک مالی به تیپ قزاق شد. ژنرال رادکلیف (General Radcliffe)، رئیس اداره عملیات نظامی در وزارت جنگ انگلستان هم موافق بود و وجود تیپ قزاق را «یکی از دلایل اصلی برای حفظ نیروی ایران شمالی» می‌دانست.^{۴۵} بر طبق مصوبات این نشست بود که کمک مالی به تیپ پس از پرداخت ماه مه متوقف گردید.^{۴۶} کمک مالی که در ابتدا به امید مهار استاروزلسکی اختصاص یافته بود، اینک به امید اینکه به کار وی پایان دهد قطع گردید و احمدشاه مجبور شد که هزینه تیپ را از جیب خود بپردازد.

درک انگلستان از ارزش نظامی تیپ قزاق باعث شد که در فکر نابودی آن برآید چرا که از اقدام احتمالی استاروزلسکی در صورت ورود بلشویک‌ها به سرزمین ایران در هراس بود. سرفرماندهی نیروی ایران شمالی در ۱۶ آپریل به بغداد گزارش کرد که «در خلال چند ماه آینده» ممکن است مجبور به جنگ «در دو جبهه متفاوت گردد: (۱) در منطقه انزلی در مقابل بلشویک‌ها و (۲) در تهران در مقابل تیپ قزاق. چرا که اگر من وضعیت را درست درک کرده باشم، یورش به انزلی به احتمال بسیار می‌تواند نشانه‌ای برای کودتای استاروزلسکی و نیروهای آن در تهران باشد.»^{۴۷} لرد دربی در این زمان در گزارشی به کرزن دیدگاه وزیر خارجه ایران را تشریح کرد: «چیزی در میان مخالفان حکومت در تهران، هنگ [تیپ] قزاق و هیأت نمایندگی فرانسه در جریان است تا اتفاقی را در آینده نزدیک ایجاد کند.»^{۴۸} اینکه استاروزلسکی مشغول بهره‌برداری از خصومت میان انگلستان و فرانسه بود و حالا سراسر امور خاورمیانه و نزدیک را به خود مشغول داشته است در واقع چیزی بود که در پیام کاکس در این زمان بدان اشاره شده است. وی در این باره نوشته بود: «یکی دو روز پیش استاروزلسکی به اطلاع نخست‌وزیر رساند که بونین (Bonin)، وزیرمختار فرانسه در تهران) به وی اطلاع داده بود که جامعه ملل شناسایی موافقتنامه (انگلستان و ایران) را رد کرده یا قصد رد کردن

در این زمان احمدشاه در پاریس به سر می‌برد و در بی در ملاقاتی با شاه ضرورت برکناری استاروزلسکی را مطرح کرد اما مورد قبول واقع نشد:

وی خیلی سرسخت و مصمم بود. با این که من به وی خاطر نشان کردم علیرغم اعترافات او به وفاداری به انگلستان، در برخورد اول که از وی خواسته شد سندی از احساسات خود بدهد از هم‌نوایی با دیدگاه‌های انگلستان خودداری کرد و همچنان به مخالفت‌های خودش ادامه داد.^{۵۰} بلشویک‌ها در اواخر آوریل باکو را به تصرف خود درآوردند و کاکس در ۱۰ مه چگونگی واکنش روس‌های مقیم «ایران شمالی» به این واقعه را این چنین گزارش کرد:

صرف‌نظر از هراس‌هایی که برخی افراد درباره چگونگی گذران زندگی زیردست بلشویک‌ها دارند، جامعه روسی، به عنوان یک مجموعه، از عملیات بلشویکی در باکو سرفراز شده‌اند و مطمئن هستند که روسها حالا (سراسر) قفقاز و در نهایت وضع سابق خود را در ایران دوباره به دست خواهند آورد.

راه‌حلی‌هایی که کاکس در پیش روی انگلستان می‌دید یا دستگیری و اخراج افسران روسی از ایران و خلع سلاح تیپ بود که نیروهای ژنرال بتمن - چمپین برای این کار کافی نبودند و یا به امید یک تغییر عقیده احتمالی در شاه اعلام کنند که کمک مالی به تیپ قطع شده است و وی باید از تعداد افراد تیپ بکاهد.^{۵۱} در این حال سرهنگ استاروزلسکی به اطلاع نخست‌وزیر ایران رساند که وی از پاسگاه مرزی خود در مرز آذربایجان شوروی خبری دریافت کرده که بلشویک‌ها آماده‌اند ادعای خود درباره کشتی‌های جنگی دنیکن را که وارد انزلی شده‌اند با استفاده از زور به کرسی بنشانند و مبارزه خود را برای بیرون کردن انگلیسی‌ها از ایران شمالی آغاز کنند.^{۵۲} سید ضیاءالدین طباطبایی، روزنامه‌نگار ایرانی طرفدار انگلستان، که از سوی وثوق‌الدوله به باکو اعزام شده بود تا وضعیت جدید را گزارش کند این اطلاعات را تأیید کرد. کاکس در این باره گزارش کرد:

وی بر نظر خود تأکید می‌کرد که مأموران بلشویکی در قفقاز از حضور ما در ایران شمالی به عنوان بهانه‌ای برای اقدام بر ضد ایران بهره‌برداری می‌کنند و عقیده شخصی خود را این گونه ابراز کرد که نیروی ما در انزلی که جز یک طعمه و بهانه برای بلشویک‌ها نیست، توانایی چندانی در مقابل یک حمله جدی آنها ندارد.

وی توصیه کرد پیش از آنکه یگان بندرانزلی در مقابل فشار بلشویکی مجبور به عقب‌نشینی شود خود فوراً به همدان عقب‌نشینی کند. اما از آنجا که هرگونه عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی می‌توانست «موقعیت مسلطی را برای استاروزلسکی فراهم کند»^{۵۳} سرفرماندهی نیروی ایران شمالی از این کار خودداری کرد. ژنرال رادکلیف در یادداشت ۱۳ مه تصریح کرده بود که استاروزلسکی

«با حکومت روسیه شوروی کمال همکاری را می‌کند» و در نظر دارد «پرچم روسیه را به هر هزینه‌ای که باشد بر سراسر ایران شمالی به اهتزاز درآورد. انتظار می‌رود که وی از هر ابزاری که در اختیار دارد خواه با توطئه، خواه با زور برای بر هم زدن موضع انگلستان در اینجا استفاده کند.» از نظر وی با وجود احتمال یورش از جانب باکو، نیروی ایران شمالی به اندازه کافی توان مقابله همزمان با شش هزار نیروی مسلح در اختیار استاروزلسکی را نداشت.^{۵۴}

کاکس پس از مشورت با بغداد در این زمان توصیه کرد که نیروهای انگلیسی در شمال غرب ایران از مناطق ساحلی عقب‌نشینی کنند، ولی نه تا همدان بلکه تا قزوین. در قزوین آنها «آماده شوند که تکلیف خود را با تیپ قزاق یکسره کنند و همزمان با تخلیه انزلی از نیروهای انگلیسی، دیگر بلشویک‌ها بهانه‌ای برای ورود به ایران نخواهند داشت.» اما بلشویک‌ها که استرداد کشتی‌های دنیکن را بهانه قرار داده بودند در صبحدم ۱۸ مه در نزدیکی بندر انزلی نیرو پیاده کردند و پس از یک درگیری مختصر، ژنرال بتمن - چمپین، فرمانده انگلیسی را که اتفاقاً در آن لحظه در حال سرکشی از یگان خود بود مجبور به پذیرش شرایط آنان و عقب‌نشینی به قزوین کردند.^{۵۵}

در این زمان اتفاق عجیبی در بندر انزلی رخ داد که بدترین ظن و گمان انگلیسی‌ها از افسران روسی تیپ قزاق را مورد تأیید قرار می‌دهد. این اتفاق مربوط به گزارشی است که می‌گفت راسکولنیکف (Raskolnikov)، فرمانده نیروی شوروی که در انزلی پیاده شده بود، پادگان انگلیسی‌ها را بر هم زده، کشتی‌ها را تصرف کرده بود. این گزارش به لنین مخابره شد:

سروان کندراتیف (Captain Kondratiev)، رئیس کارکنان تیپ قزاق ایرانی در دیداری که با ما داشت از طرف استاروزلسکی، فرمانده تیپ، اظهار داشت که فرماندهی روسی تیپ، خود را در اختیار حکومت روسیه قرار خواهد داد و از آنجا که در حال حاضر این به معنی حکومت شوروی است وی می‌خواست خود را به من معرفی کند و از من دستورالعمل‌های بیشتری دریافت کند. من وضعیت را برایش توضیح دادم و به فرمانده تیپ توصیه کردم در حالی که خود را کنار نگاه می‌دارد از همه نفوذ خود برای تحقق یک حکومت انقلابی موقت استفاده کند تا یک پیشروی بدون زحمت و خونریزی به سوی تهران انجام شود. من همچنین وی را از پذیرش مطلق هر افسر پیشین ارتش داوطلب (Volunteer Army) برای خدمت در تیپ منع کردم. کندراتیف حالا با این دستورالعمل‌ها به تهران بازگشته است. تیپ قزاق ایرانی شامل هشت، نه هزار قزاق است و تنها نیروی واقعی است که در اختیار تهران است. هزار و پانصد قزاق ایرانی که در رشت و زیر فرمان افسر روسی، بولاتسل (Bulatsei)، است، تبعیت خود را از رفیق میرزا کوچک (Comrade Mirza Kuchik) اعلام کرده‌اند.^{۵۶}

در میان نوشته‌های سروان پنفولد (Captain Penfold)، افسر رابط با تیپ قزاق، یک «خلاصه

اطلاعاتی» وجود دارد که یکی از مسائل مورد اشاره وی ترجمه‌ای از یک مطلب چاپ شده در وُئومور (Voenmor)، ارگان ناوگان ولگا - خزر بلشویک‌ها به تاریخ ۱ جون ۱۹۲۰ درباره وقایع بندرانزلی است. در آن جا آمده است که «نمایندگان قزاقان ایرانی (تیپ استاروزلسکی) به نزد ما آمدند و اعلام کردند که حاضرند خود را به طور کامل در اختیار ما قرار دهند.» و یک «فهرست از افسران تیپ قزاق» بدون تاریخ که در بایگانی WO.158/687 نگهداری شده از سروان کندراتیف یاد می‌کند که تا این زمان رئیس کارکنان بوده و «دو بار از سوی استاروزلسکی برای گفت و گو با بولوس (Bolos) به انزلی فرستاده شده بود. وی اکنون فرماندهی قزاقان در مازندران را برعهده دارد و اعتقاد بر این است که در ارتباط با بولوس می‌باشد.»

انگیزه واقعی دیدار یا دیدارهای کندراتیف از بندر انزلی و رفتار غیرعادی بولاتسل در رشت، هر چه که باشد، موجب تقویت هراس انگلیسی‌ها از استاروزلسکی و نیز نگرانی آنها از احتمال روی آوردن افسران روسی تیپ به حکومت بلشویکی شد. همان طور که در گزارش راسکولنیکف آمده بود، بلشویک‌ها به چیزی بیشتر از تصرف کشتی‌های دنیکن و اخراج انگلیسی‌ها از بندر انزلی دل بسته بودند. میرزا کوچک خان هم برای گفت و گو با راسکولنیکف و ارجونیکیدزه (Ordjonikidze)، یکی از رهبران بلشویک قفقاز، وارد بندرانزلی شده بود و نیروی اعزامی بلشویک نه تنها عقب‌نشینی نکرده، بلکه با نیروی تازه نفس و توپ اعزامی از باکو تقویت هم شده و همراه با جنگجویان میرزا کوچک خان پیشروی خود را به سمت رشت آغاز و در اوایل ماه جون، جمهوری شوروی ایران (Soviet Republic of Persia) را اعلام کردند. این برای انگلستان یک برهه تاریخی بود چرا که نیروهای بلشویک سرگرم اولین رخنه‌های مسلحانه خود به سرزمین‌هایی بودند که پیش از این بخشی از امپراتوری روسیه نبود.

پیامد فوری واقعه بندر انزلی، سقوط و ثوق‌الدوله و به قدرت رسیدن مشیرالدوله به عنوان نخست‌وزیر بود. مشیرالدوله در ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۰ بیانیه‌ای صادر کرد و به دنبال آن دست به اقدامات فوری برای اصلاح وضع موجود زد. اولین اقدام وی توقف اجرای موافقتنامه ۱۹۱۹ بود که هنوز به تصویب مجلس نرسیده، اجرای آن را موقوف به تعیین تکلیف قطعی آن از طرف مجلس کرده بود. بر همین اساس آرمیتاژ اسمیت و عده‌ای از مستشاران مالی انگلیس را تحت عنوان مأموریت و مرخصی از ایران بیرون کرد. علاوه بر این ضمن برقراری آزادی مطبوعات دستور داد افرادی که در مخالفت با امضای موافقتنامه مزبور تبعید شده بودند آزاد گردند.^{۵۷} اقدام بعدی مشیرالدوله برکناری نزدیکان و ثوق‌الدوله و کارگزاران طرفدار انگلستان از سمت‌های حساس از جمله وستهال سوئدی از ریاست نظمی بود.^{۵۸} وی همچنین در مقابل اصرار انگلیسی‌ها ایستاد و از عزل استاروزلسکی صریحاً خودداری نمود.^{۵۹}

مشیرالدوله همچنین به منظور اجرای سیاست موازنه اقدام به اعزام سفیر فوق العاده و تام‌الاختیار به روسیه کرد تا زمینه انعقاد یک عهدنامه مودت و برقراری روابط سیاسی و اقتصادی را فراهم آورد. از این رو بود که لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس در نطقی در ۱۷ نوامبر ۱۹۲۰ در مجلس اعیان انگلستان ضمن تشریح موافقتنامه ۱۹۱۹ تعویق اجرای آن را نتیجه اقدامات نماینده دسته ملیون (مشیرالدوله) قلمداد کرد.^{۶۰} وی با برقراری ارتباط با بلشویک‌ها «نه تنها امیدوار بود که کمونیست‌های ایرانی را - که به تازگی کنگره نخستین خود را در گیلان «رها شده» برگزار کرده بودند - از حمایت خارجی محروم کند، بلکه سیاست خارجی ایران را به سمتی هدایت کند که بیشتر ملی‌گرایان آن را حالت عادی محسوب می‌کردند.»^{۶۱}

پیامد دیگر روی کار آمدن مشیرالدوله، جایگزینی هرمن نورمن (Herman Norman)، به جای کاکس در هیأت نمایندگی انگلستان در تهران بود، کاکس به مقام مأمور عالی‌رتبه در بغداد گماشته شده بود تا بر دولت تازه تأسیس عراق در بین‌النهرین که از سوی مخالفان مورد تهدید بود نظارت کند. نورمن هم مأمور شده بود تا با فشار بر شاه برای برکناری افسران روسی، زمینه لازم را برای ترتیبات تازه‌ای که با شرایط جدید سازگار باشد فراهم نماید.

۱۷۳ شاه پیشنهاد کرد تیپ برای جنگ با بلشویک‌ها و متحدان محلی آنها به گیلان فرستاده شود. نورمن «از این وضع ناراضی بود چرا که استاروزلسکی به ارتباط با بلشویک‌ها شهرت داشت و احتمال داشت که به شکست کامل این نیرو بینجامد.»^{۶۲} در حالی که از نظر احمدشاه تیپ قزاق «مردمی‌ترین نیرو در کشور بود» نورمن «اصرار می‌کرد که اگر استاروزلسکی از پذیرش برکناری خودداری کند، می‌توان با استفاده از زور وی را مجبور به درک موضوع نمود. آنگاه وی تسلیم را بر بازداشت مفتضحانه و اخراج از کشور ترجیح خواهد داد. اما شاه معتقد بود که بر عکس، وی برای اینکه ثابت کند که پیش از تسلیم نهایت تلاش خود را برای روسیه به عمل آورده است تا به آخر خواهد جنگید.»^{۶۳}

در همین زمان و پیش از آغاز سفر به اروپا بود که احمدشاه «به دنبال سرهنگ استاروزلسکی فرستاد و به وی سفارش کرد که در مدت غیبت شاه از هر فرمان حکومت ایران مبنی بر ترک فرماندهی خویش سرپیچی کند. سرهنگ باید در قبال هر فرمانی که از اروپا به وی می‌رسید حتی اگر به امضای خود شاه نیز رسیده باشد موضع مشابهی اتخاذ می‌کرد و اگر حکومت ایران سعی کرد وی را مجبور به اطاعت کند با استفاده از زور در مقابل آن ایستادگی کند.»^{۶۴}

ناتوانی انگلستان برای مقاومت - چه رسد به پس زدن - هر تهدید جدی از آن سوی خزر حالا بیش از هر وقت دیگر برای وزارت جنگ انگلستان که با مسئولیت‌های سنگینی در ایرلند و بین‌النهرین مواجه بود، آشکار شده بود. سر هنری ویلسون خاطرات خود را درباره نشست کابینه

مورخ ۱۸ جون چنین بازگو کرده است:

من برای خودم یک بیانیه کامل و بلندبالایی نوشته بودم که به اینجا می‌رسید که صرف‌نظر از انگلستان، مصر و هندوستان، من برای اجرای سیاست کابینه در ایرلند، قسطنطنیه، فلسطین، بین‌النهرین و ایران نیروی کافی ندارم... بیانیه من برای عقب‌نشینی از ایران، کرزن و میلنر (Milner) (وزیر مستعمرات) را به زانو درآورد و کاملاً معلوم بود که اگر عملی شود آنها استعفا خواهند داد.^{۶۵}

سیاست کرزن در این زمان دستخوش انتقادهای تندی در مطبوعات انگلستان نیز شده بود. دیلی اکسپرس (Daily Express) مورخ ۲۱ جون ۱۹۲۰ کرزن را برای تعقیب «امپریالیسم گسترده پالمستون (Palmerston) بدون منابعی که پالمستون در اختیار داشت» سرزنش می‌کرد و نوشته بود بدون توجه به «محدودیت‌های جیبمان و نفراتمان» سیاست او «امپراتوری زخمی را به حالت مرگ» انداخته است. هیچ گریزی نبود و باید از قزاقان به عنوان جانشینی در نبرد شمال ایران استفاده می‌شد. نورمن در ۲۶ جون گزارش کرد که نخست‌وزیر ضرورت «تنبیه فوری جنگلی‌ها برای جلوگیری از گسترش بلشویسم و شورش» را به وی متذکر شد و اینکه «تیپ تنها نیروی در دسترس است که توانایی اجرای این مأموریت را دارد.»^{۶۶} شورش تحت حمایت بلشویک‌ها در گیلان به استان همسایه در دریای خزر یعنی استان مازندران (که به تهران نزدیک‌تر بود) هم رسیده بود و حکومت ایران درخواست فوری داشت که قزاقان را برای مقابله با این تهدید اعزام کند. عملیات نیاز به پول داشت و نورمن دست‌نیاز به حکومت انگلستان دراز کرد که کمک مالی خود را آغاز کند.

۱۷۴

البته من کاملاً آگاهم که [این] درخواست... برای حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ناخوشایند است ولی مطمئنم که به جای آنکه تهران را برای تسخیر بلشویک‌ها خالی کنیم می‌توانیم اعتراض‌های آنان را خاموش سازیم.^{۶۷}

پرداخت‌ها با بی‌میلی از سر گرفته شد^{۶۸} و نیروی قزاق به تعداد لازم و با فرماندهی استاروزلسکی برای فرونشاندن شورش مازندران اعزام شد. از آنجا که استاروزلسکی فرمانده «تنها نیروی نسبتاً مؤثر در اختیار حکومت ایران» بود، حکومت ایران چاره‌ای نداشت که فرماندهی این لشکرکشی را به وی بسپارد و از نظر انگلستان هم با وجود مخالفت‌هایی، این چنین انتظار می‌رفت که استاروزلسکی برای بقای سمت خود هم که شده نهایت تلاش خود را برای موفقیت این لشکرکشی خواهد کرد.^{۶۹}

عملیات نظامی در ایران در این زمان دستخوش ملاحظات سیاسی ناشی از گفت‌وگوهای کراسین، رئیس هیأت نمایندگی شوروی در مذاکره با مقامات انگلیسی، در لندن نیز شده بود. کرزن شرطی را برای ادامه گفت‌وگوها گذاشته بود که شوروی‌ها باید از اقدام خصمانه نظامی بر

ضد منافع انگلستان در ایران خودداری کنند و شوروی‌ها نیز آمادگی خود را برای پذیرش این شرط اعلام کرده بودند.^{۷۰} در نتیجه، وزارت جنگ با طرح نورمن برای اقدام آفندی در گیلان موافق نبود و به بغداد گفته شده بود که «عملیاتی که شامل پیشروی به سوی رشت باشد تأیید نمی‌شود»^{۷۱} به این ترتیب بی‌آنکه نیروی انگلیسی ایران شمالی شرکتی در عملیات جنگی داشته باشد، استاروزلسکی موفق شد حاکمیت تهران را بر مازندران برقرار کند و به افتخار دریافت شمشیر الماس نشان از شاه نایل گردد.^{۷۲} از نظر نصرالله فاطمی:

اهمیت پیروزی نیروهای ایرانی بر نیروهای بلشویک در مازندران صرفاً به خاطر خود پیروزی نبود بلکه بیشتر به خاطر استقلال عملی بود که ایرانیان برای پیروزی به خرج دادند. برای اولین بار پس از توافق ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه بود که ایران به صورت یک حکومت مستقل عمل می‌کرد.^{۷۳}

وابسته نظامی انگلیس همواره اصرار می‌کرد که نیروهای ایران شمالی باید در جبهه گیلان اقدامی نکنند که با دستاوردهای قزاقان در مازندران برابری بکند. او اشاره می‌کرد که جدیت خطر شورشیان در گیلان به این خاطر بوده که جنگلی‌ها و کارگران ایرانی تبعیدی که در باکو جمع شده بودند و برای تقویت چهره «ارتش سرخ ایران» به داخل مرزهای ایران گسیل می‌شدند تحت فرماندهی افسران توانمند روسی قرار داشتند و از سوی نیروهای روسی تجهیز می‌شدند.^{۷۴} بتمن - چمپین برای آخرین بار در ۲۹ جولای از طریق بغداد درخواست خود را به مقامات ارشد سیاسی رساند. او از حرکت به سمت رشت منع شده بود، اما این پیشروی برای موفقیت طرح حکومت ایران در بازگرداندن نظم به گیلان ضروری بود.

و اگر ما این کار را انجام ندهیم، سرهنگ استاروزلسکی... باید ترتیب اعزام نیرو [برای حمله] از این خط را بدهد. اگر این اتفاق بیفتد و عملیات با پیروزی همراه شود به اعتبار نظامی ما آسیب وارد می‌شود و به همین میزان نیز بر عزم و اراده استاروزلسکی افزوده می‌شود. او به یک قهرمان مردمی تبدیل می‌گردد و حذفش دشوار خواهد شد.^{۷۵}

کرزن، وزیر خارجه انگلستان که از خودداری همکاران خود در وزارت خزانه‌داری و جنگ برای تأمین پول و نظامیان کافی برای اجرای سیاست‌های خود ناامید شده بود به نورمن نوشت که اکنون در واقع استاروزلسکی «ارباب صحنه» است در حالی که «وضع‌ی که بریتانیای کبیر در آن قرار دارد تحقیر کمی نیست». این در حالی بود که انگلستان کمک مالی به تیپ را برعهده گرفته بود اما این تیپ قدمی در راه منافع انگلستان بر نمی‌داشت.^{۷۶}

در نهایت به نیروی ایران شمالی اجازه داده شد که منجیل را مجدداً اشغال نمایند ولی از آن جلوتر نروند.^{۷۷} کرزن مطمئن بود که این تغییر بسیار محدود در سیاست نظامی بریتانیا در ایران

می تواند آثار سیاسی درازمدتی برای بریتانیا به ارمغان آورد. او به نورمن گفت که حکومت ایران را بر آن دارد که تا پایان اکتبر مجلس را برای تصویب موافقتنامه ۱۹۱۹ انگلیس و ایران تشکیل دهد. در این صورت مأموران نظامی بریتانیا می توانند بر پایه و اساس مناسب تری به کار خود ادامه دهند. «آنگاه باید با استاروزلسکی تسویه حساب کنیم.»^{۷۸}

در حالی که حکومت ایران مشتاق بود که انگلستان نقش کاملی در پیروزی گیلان برعهده گیرد از این نگران بود که کمک این کشور آشکار شده و بهانه‌ای به دست بلشویک‌ها بدهد تا برای رویارویی با امپریالیسم بریتانیا اقدام به تقویت نیروهای نظامی خود در گیلان بکنند. از این رو ترتیبی داده شد که قزاقانی که از مازندران حرکت کرده و در حال حاضر در مواضع پشت نیروهای ایران شمالی مستقر شده بودند، ابتدا وارد منجیل و دو روز بعد نیروهای انگلیسی وارد شهر شوند. استاروزلسکی که از منجیل گذشته و به سمت رشت در حال پیشروی بود بدون کمک نیروی ایران شمالی در ۲۳ آگوست رشت را نیز به تصرف خود درآورد. قزاقان ۵۰۰ اسیر گرفته بودند که همگی سربازان تیپ یازدهم ارتش (قزاق) شوروی بودند.^{۷۹} این پیشروی همزمان با شکست ارتش سرخ در جبهه لهستان شده بود و ارتش سرخ در همه جبهه‌ها به وضعیت عقب‌نشینی کامل درآمده بود.

زمانی که استاروزلسکی برای پیشروی به سمت انزلی پافشاری می کرد، وابسته نظامی بریتانیا به وزارت جنگ نوشت: «شکست حقارت‌بار دشمن در رشت از دست نیروهای ایرانی که از حمایت نیروهای انگلیسی نیز برخوردار نبودند... موجب از دست رفتن بیش از پیش اعتبار نظامی ما شده و این در حالی است که فرمانده روسی [تیپ قزاق] قهرمان دوران شده است.»^{۸۰} این ناخشنودی دولت انگلستان سبب شد قزاقان ایرانی در نبرد با نیروهای بلشویک در بندر انزلی تنها بمانند و در حالی که دیگر مهماتی برایشان باقی نمانده بود بعد از تحمل تلفات سنگین ناگزیر به عقب‌نشینی شوند.^{۸۱} برایان پیرس با استناد به یادداشت‌های جنگی نیروی ایران شمالی، احساس قزاقان را که مجبور به عقب‌نشینی به منجیل بودند این چنین بیان کرده است:

قزاقها فکر می کردند که انگلیسی‌ها شکست جنگ را به گردن قزاقان انداخته‌اند تا تیپ قزاق را تضعیف کنند. آنها نمی فهمند چرا انگلستان پیشروی نمی کند... قزاقان از دست انگلیسی‌ها به شدت عصبانی هستند و می گویند انگلیسی‌ها می خواهند ایران را برای خودشان تصاحب کنند؛

پس به محض اینکه از شر شوروی خلاص شدند انگلیسی‌ها را نیز بیرون خواهند کرد.^{۸۲}

نظامیان انگلیسی در ایران به دلیل سرسختی و اصرار کرزن در شرایط کاملاً نامساعدی قرار داشتند. آنان مجبور بودند در پست‌های خود بمانند و با دشمنی روبرو شوند که از مبارزه با او منع شده‌اند. آنان هرگز نباید انتظار نیروی کمکی داشته باشند؛ و تازه، هر لحظه هم ممکن است به

خاطر عقب‌نشینی برخی واحدها به بین‌النهرین از همین هم که هست خوارتر و خفیف‌تر گردند. سر هنری ویلسون به ژنرال هالدین (Haldane) که در بغداد فرماندهی می‌کرد در ۲۴ آگوست نوشته بود:

من شخصاً خیلی طرفدار خروج از ایران هستم... اما حکومت انگلستان به این موضوع توجهی نمی‌کند. بنابراین من مجبورم که دائماً به شما تلگراف بزنم که در آنجا بمانید گرچه من همواره علیرغم ناخشنودی وزارت امور خارجه شرط کرده‌ام که چنانچه احساس ضرورت کردی برای حفظ بین‌النهرین اختیار کامل داری که ایران را تخلیه کنی.^{۸۳}

در اول سپتامبر وزارت جنگ انگلستان به بغداد اطلاع داد که نیروهای ایران شمالی حداکثر تا بهار در ایران باقی خواهند ماند و در این فاصله نباید دست به عملیاتی فراتر از زنجان و منجیل بزند.^{۸۴} استاروزلسکی نیز که متوجه این بی‌تفاوتی انگلستان شده بود در گفت و گو با نورمن گفته بود که وی می‌داند که قصد نهایی انگلستان حذف سازمان مستقل تیپ قزاق به محض برطرف شدن خطر تهاجم بلشویکی است و به همین دلیل افسران روسی میل چندانی به ادامه جنگ ندارند و این در حالی است که برداشت رایج ایرانیان نیز از بلشویسم «به سادگی معنای مخالفت با انگلستان را می‌دهد». استاروزلسکی که به «طرح‌های مقابله با تیپ قزاق که سال پیش میان حکومت اعلیحضرت انگلستان و حکومت پیشین ایران (در زمان وثوق‌الدوله) مطرح شده بود آگاه بود» در این گفتگو اظهار کرده بود: «خود را آماده کرده که با زور جلوی این کار را بگیرد و یکی از کارهای او ایجاد وقفه در ارتباطات با بین‌النهرین بوده است.» نورمن در این باره نوشته بود:

اگر به تیپ قزاق تضمینی داده شود که قصدی برای نابودی آن نداریم در این صورت به وظیفه خود که همکاری با ما است کاملاً عمل خواهد کرد. در عین حال وی این واقعیت را پنهان نکرد که خود را... به عنوان حافظ منافع روسیه در ایران نیز به حساب می‌آورد.

نورمن اضافه کرده بود که استاروزلسکی «به درستی فهمیده که امنیت ایران کاملاً به ناتوانی یا بی‌میلی حکومت روسیه شوروی برای اعزام نیروی کافی برای سرنگونی اش بستگی دارد و این موضوع تا زمانی که با شوروی به یک تفاهمی برای رها کردن ایران به حال خودش دست نیابیم همچنان ادامه خواهد داشت.»^{۸۵} استاروزلسکی به نورمن گفته بود که «فکر نمی‌کند که نیروهایش توان کافی برای پیشروی دوم به سوی رشت داشته باشند مگر اینکه نیروهای انگلیسی کمک فعالانه‌ای به وی بکنند.» «دستور قاطع مقام ارشد» مبنی بر ممنوعیت نیروی ایران شمالی برای هرگونه اقدام تهاجمی در تیپ قزاق به این صورت تفسیر می‌شد که انگلستان آشکارا قصد «قربانی کردن» قزاقان را دارد «تا آنها را تضعیف و سپس به راحتی منحل کند.»^{۸۶}

شکست قزاقان و عزل استاروزلسکی

در چنین وضعیتی و در ۲۶ سپتامبر بود که ژنرال سیرادموند آیرونساید (Ironside) به جای بتمن - چمپین، فرماندهی نیروهای ایران شمالی را برعهده گرفت. در این زمان دو نکته معلوم بود: اول اینکه دولت شوروی می‌خواست از نقش خود در درگیری‌های گیلان بکاهد و دوم اینکه دولت انگلستان هم موافقت کرده بود تا آوریل ۱۹۲۱ نیروی ایران شمالی را از ایران عقب براند. اما از نظر آیرونساید باید چاره‌ای اندیشیده می‌شد که بعدها مانع مداخله گسترده‌تر شوروی در امور ایران می‌شد؛ چرا که اجرای موافقتنامه انگلیس و ایران و تشکیل یک ارتش تحت کنترل انگلستان «بدون واهمه از نیروی ایران شمالی در آغاز کار غیرممکن» بود و می‌باید «در اولین فرصت ممکن» و دقیقاً پیش از محو نیروی ایران شمالی به جای روسها، افسران انگلیسی را بر تیپ قزاق گمارده، «استاروزلسکی به طور قانونی اخراج گردد». از نظر وی، کسی جز سرهنگ هادلستون (Colonel Huddleston) که در این زمان در بین‌النهرین بسر می‌برد آمادگی این کار را نداشت. دیکسون، رئیس هیأت نظامی انگلیس، هم آن قدر خودش را درگیر سیاست‌های محلی کرده بود که مناسب این کار نبود.^{۸۷}

وابسته نظامی نگران بود که زمان برای این جابه‌جایی کافی نباشد. اگر نیروی ایران شمالی، طبق برنامه بخواهد در آوریل عقب‌نشینی کند، «ایران برای چند ماه آینده در چنگ یک دشمن بیرونی قرار می‌گرفت»، چرا که حکومت تهران تا تصویب موافقتنامه انگلیس - ایران توسط مجلس به افسران انگلیسی اجازه نمی‌داد کنترل تیپ قزاق را در اختیار بگیرند. در آن زمان نمایندگان مجلس هنوز انتخاب نشده بودند و تا ژانویه مجلسی در کار نبود. تازه بعد از این هم ماهها طول می‌کشید تا نظم جدید به طور مناسب در تیپ پیاده شود؛ به ویژه تا وقتی که موافقتنامه به اجرا در نمی‌آمد «حکومت امپراتوری انگلستان از تأمین هر نوع مهمات جنگی خودداری می‌کرد». آیا ممکن بود نیروی ایران شمالی تا سپتامبر ۱۹۲۱ باقی بماند؟^{۸۸} با توجه به وضعیت مالی انگلیس، تعهدات نظامی آن در بسیاری از نقاط دیگر و موضوع افکار عمومی، معلوم بود که حرکت پیشنهادی بر ضد استاروزلسکی در آینده نزدیک کار بسیار خطرناکی بود.

آیرونساید در دستورالعملی که در ۱۳ اکتبر درباره نقش منجکل (Menjcol)، دسته پیش‌قراولان خود در منجیل، صادر کرد دیدگاه‌های خود را درباره قزاقها روشن نمود. وی گفت نباید قزاقها فراتر از جایی بروند که در صورت عقب‌نشینی اجباری، نیروهای ایران شمالی به دام بیفتند و «چنانچه نیروهای ایرانی تحت فرمان استاروزلسکی در رشت به مرام بلشویکی گرویدند باید نخستین سپر دفاعی در مقابل آنها بشوند».^{۸۹} آیرونساید در ۲۱ اکتبر به نورمن نوشته بود «من دوست دارم... توجه شما را به این واقعیت جلب کنم که در صورتی که نظام بلشویکی در اروپا سقوط بکند استاروزلسکی می‌تواند به یک مخالف احتمالی سرسخت ما تبدیل گردد».^{۹۰} به نظر

می‌رسد از نظر انگلستان و شخص آیرونساید چه بلشویک‌ها بتوانند وضعیت خود را تثبیت کنند، چه نتوانند و ضدانقلابیون به پیروزی برسند، در هر حالت وجود یک میهن‌پرست روسی مثل استاروزلسکی یک تهدید جدی به شمار می‌آمد. به همین جهت بود که آیرونساید نه تنها از کمک به پیشروی نیروی قزاق در بازپس‌گیری انزلی خودداری می‌کرد، بلکه از هر فرصتی نیز برای ضربه زدن به حیثیت و افتخار این تیپ استفاده می‌نمود.

در وضعیتی که نه انگلستان حاضر به کمک بود و نه نیروی قزاق ایرانی و افسران روسی آن دل و دماغ جنگیدن را داشتند، تهاجم نیروی بلشویکی آنها را به عقب‌نشینی از رشت مجبور نمود. در این صحنه، قزاقها نه تنها روحیه خود را باختند، بلکه کمبود پول، چکمه و لباس مناسب برای نبرد در زیر یک باران سیل‌آسا و سرمای سخت نیز جانکاه شد. به نوشته یک افسر انگلیسی «آنها چندین هفته در زیر باران مداوم بسر برده و سنگ‌هایشان پر از مالاریا بوده است.»^{۹۱} و هنگامی که خسته و کوفته به منجیل رسیدند، به نوشته خود آیرونساید، «همگی تب داشتند.»^{۹۲} در چنین شرایطی بود که آیرونساید، فرمانده جدید نیروی ایران شمالی دستور داد که هیچ تدارکاتی به آنان داده نشود. هدف این بود که «سرهنگ استاروزلسکی خود به تنهایی با این گندکاری دست و پنجه نرم کند تا خلاص شدن از دستش خیلی راحت‌تر شود.»^{۹۳} استاروزلسکی هم که برای دیدن احمدشاه و گزارش جنگ راهی تهران شده بود بی‌خبر از سرنوشت پیش رو، نیروهای خود را در اختیار آیرونساید گذارد. آیرونساید هم از فرصت استفاده کرده دستور فرمانده قزاق را درباره محل اردو تغییر داد و آنها را در جایی مستقر کرد که بتواند کنترل بیشتری بر آنها داشته باشد. علاوه بر این یگان موتوری گورخاس و گایدس (Gurkhas and Guides Cavalry) را نیز مأمور کرد که قزاقها را در مسیر اردوگاه خود «از نزدیک زیر نظر قرار دهند.»

افراد با آرامش کافی وارد اردوگاه شدند؛ گرچه سروان جانشین فرمانده قزاق شکایت می‌کرد که تعداد زیادی نیروی انگلیسی و هندی سایه‌وار آنها را تعقیب کرده‌اند. اردوگاه تمام شب کاملاً زیر دیده‌بانی قرار داشت و یگان موتوری گایدس آماده بود که هر حرکتی در شب را متوقف کند. ما شانس آوردیم که حيله‌ای را که برای روس‌ها به کار برده بودیم بدون مشکل به ثمر رسید. این ممکن بود به یک واقعه ناخوشایند همراه با تیراندازی بینجامد.^{۹۴}

عقب‌نشینی قزاق‌ها از رشت، وضع سرهنگ استاروزلسکی و افسران روسی را به کلی دگرگون کرده بود و او به چشم افسر بی‌کفایتی دیده می‌شد که ادامه کارش در فرماندهی نیروهای ایرانی برای کشور خطرناک به شمار می‌رفت. این زمان مناسبی برای انگلیسی‌ها بود که برای همیشه مسئله استاروزلسکی را حل نمایند. آیرونساید «به طور جدی پیشنهاد کرد که باید فرصت را برای خلاص شدن از دست این مردان نالایق و خطرناک غنیمت شمرد.» به نظر وی ضمن موافقت با برکناری

سرهنگ روسی و افسران همکار او، «موقتاً مسئولیت پر کردن سمت‌های افسری و سازماندهی تیپ قزاق ... به هزینه حکومت ایران» پذیرفته می‌شود. این نیرو تنها نیروی ایرانی است که ما می‌توانیم از آن برای محافظت از استان‌های شمالی و جبهه شمال غرب ایران استفاده کنیم. در شرایط موجود این تنها نیروی توانایی است که می‌تواند هسته ارتش جدید ایران که ما می‌خواهیم تشکیل دهیم، باشد.^{۹۵}

به همین منظور آبرونساید و نورمن از نخست‌وزیر ایران خواستند فوراً استاروزلسکی را برکنار کند و یک ایرانی را به فرماندهی تیپ بگمارد و افسران انگلیسی نیز در این کار به وی کمک کنند. نورمن هم تأکید کرده بود تا اقدامات موردنظر به مرحله اجرا درنیاید، دولت انگلستان از پرداخت کمک‌های مالی خودداری خواهد کرد. جرج چرچیل، مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه انگلستان، که خلاصه این مذاکرات را به نگارش درآورده بود این سیاست نورمن را به «یک خط‌مشی کاملاً جدیدی که نتیجه همفکری با ژنرال آبرونساید است» تعبیر کرد. از نظر کرزن، وزیر خارجه انگلستان هم که «استاروزلسکی تا دیروز یک قهرمان مزاحم بود» حالا به صورت «یک بزدل» درآمده است؛ و با توجه به ناامید شدن از تشکیل مجلس و تصویب موافقتنامه انگلیس - ایران و آماده شدن نیروی ایران شمالی برای ترک ایران، باید فوراً مخالفان روسی موافقتنامه، برکنار و افسران انگلیسی در سمت‌های مهم فرماندهی نیروهای قزاق گمارده شوند.^{۹۶}

۱۸۰

اما از آنجا که احمدشاه و مشیرالدوله، نخست‌وزیر، زمان را برای برکناری افسران روسی مناسب نمی‌دیدند و انتصاب یک افسر انگلیسی به فرماندهی تیپ قزاق را خلاف سیاست موازنه منفی میان همسایگان شمالی و جنوبی خود تلقی می‌کردند با این درخواست نورمن مخالفت کردند و در نتیجه نورمن دست به استفاده از ابزار فشار مالی برد؛ و با وجودی که می‌دانست که هیچ حق قانونی برای این کار ندارد از بانک شاهی (The Imperial Bank) در ایران خواست از پرداخت سهم حکومت ایران از سوی شرکت نفت انگلیس - ایران خودداری کند.^{۹۷} این اقدام سبب شد مشیرالدوله، نخست‌وزیر ملی‌گرای میانه‌رو استعفا را بر اجرای دستورات هیأت نمایندگی انگلستان ترجیح دهد. اما احمدشاه در برابر فشارهای نورمن و آبرونساید سر تسلیم فرو آورد و با پذیرش نامزد انگلیسی‌ها، سپهدار اعظم، به نخست‌وزیری، مجدداً کمک ماهانه انگلستان برای نگهداری تیپ قزاق از سر گرفته شد.^{۹۸} همچنین زیر فشار انگلستان، احمدشاه مجبور شد استاروزلسکی و نوزده افسر روسی دیگر را برکنار کند که بلافاصله به دستور آبرونساید همگی بازداشت و از ایران اخراج شدند. کرزن در مجلس لردها در ۱۶ نوامبر درباره این اخراج‌ها چنین توضیح داد:

ما ناگهان شنیدیم که در عملیات نظامی بر ضد بلشویک‌ها، این افسر و همکارانش در مقابل نیروهای بسیار زبون بلشویک عقب‌نشینی کردند و هیچ تلاشی هم برای یک مقاومت پایدار به

نقش انگلستان در عزل استاروزلسکی و نصب رضاخان

خرج ندادند. شخص افسر فرمانده نیز در یک تبلیغات براندازانه ضدانگلیسی در ایران شرکت داشته و وی خیلی بیش از یک مظنون جدی در اختلاس گسترده اموال حکومت ایران بود. ادامه حضور این افسر و همکاران روسی وی غیرممکن بود... هم برای ایران و هم برای ما، چیزی جز یک تهدید نبود.

مذاکرات مسکو و راه‌حل نهایی انگلستان

کرزن، نورمن و آبرونساید که در این زمان موفق شده بودند با حذف استاروزلسکی و دیگر افسران روسی، مهار تیپ قزاق ایرانی را در دست بگیرند خود را برای دستیابی به دو هدف حداکثری و حداقلی آماده می‌کردند: هدف حداکثری آنان این بود که ضمن فشار بر حکومت ایران برای تشکیل مجلس و تصویب موافقتنامه انگلیس-ایران و انتصاب افسران انگلیسی در تیپ قزاق، زمینه را برای خروج نیروی ایران شمالی از ایران و تشکیل یک ارتش متحد ایرانی تحت رهبری انگلستان فراهم نمایند^{۹۹} و چنانچه در این راه با مقاومت جدی مواجه شوند، در نظر داشتند ضمن عقب‌نشینی به مرزبندی‌های سال ۱۹۱۵ و تقویت مواضع خود در ایران جنوبی، «سیاست جنوب» را دنبال نمایند. کرزن در ۲۳ دسامبر به نورمن نوشت:

ایرانی‌ها با عملکرد حکومت فعلی به روشنی نشان دادند... که آنها اشتیاق زیادی به داشتن یک نیروی نظامی زیر فرمان افسران انگلیسی ندارند اما ترجیح می‌دهند که با شوروی‌ها مذاکره کنند... تنها کاری که اکنون باید انجام داد این است که ببینیم چگونه با وضعیت جدیدی که ناشی از سقوط احتمالاً کامل ما در شمال است برخورد کنیم و از منافع‌مان در دیگر مناطق حمایت کنیم.^{۱۰۰}

این ایده قبلاً از سوی جرج چرچیل در یادداشت ۱۳ دسامبر مطرح شده بود؛ اینکه «اگر موافقتنامه تأیید نشود و نیروهای شمال غربی ما در بهار عقب‌نشینی کنند، ممکن است وضعیتی در ایران شمال غربی پیش آید که لازم شود منافع‌مان را در ایران جنوبی استحکام بخشیم.»^{۱۰۱} وی در ۲۰ دسامبر دوباره نوشت که «وقتی نیروهای انگلیسی عقب‌نشینی کردند این احتمال وجود دارد که ایران شمالی بی‌دفاع، زیر سلطه بلشویک‌ها سقوط کند. انگلیسی‌ها نمی‌توانند تیپ قزاق را از حالا تا ماه مارس سازماندهی مجدد کنند. اگر این تلاش در آخرین لحظه انجام شود هر تجهیزات نظامی که به آنها داده شود به احتمال زیاد به دست دشمن خواهد افتاد.» در نتیجه او پیشنهاد کرد هیأت نمایندگی انگلیس به اصفهان، جایی که شاه باید راضی شود پایتختش را منتقل نماید، عقب‌نشینی کند و تفنگداران جنوب ایران آماده باشند و مناسبات تازه‌ای را با خان‌های بختیاری که رهبران قدرتمند قبایل محلی هستند، ایجاد کنند. به نظر وی در این صورت بود که انگلستان می‌توانست

جنوب ایران، میدین نفتی و بندرهای خلیج را از روسیه و بلشویسم حفظ کند و «برای یک تلاش احتمالی در راه برقراری مجدد اقتدار شاه در شمال آمادگی کسب کند».^{۱۲} نورمن که بی‌اعتمادی احمدشاه به خان‌های بختیاری و مخالفت با انتقال پایتخت به اصفهان را مشاهده کرده بود^{۱۳} در این زمان از شیراز به عنوان پایتخت جدید صحبت کرد. او معتقد بود اگر شاه به سرسختی خود ادامه دهد «باید در پی تغییر حاکم برآییم».^{۱۴} اما خبرهایی که از مسکو و مذاکرات موفقیت‌آمیز مشاورالممالک با حکومت روسیه شوروی دریافت می‌شد هرگونه امیدی را از نورمن سلب کرد.

نورمن در ۶ ژانویه ۱۹۲۱ به کرزن اطلاع داد که مشاورالممالک، نماینده ایران در مسکو، از سوی بلشویک‌ها اطمینان یافته که «جمهوری کمونیست گیلان» منحل خواهد شد مشروط بر اینکه حکومت تهران عهدنامه دوستی با شوروی را امضا کند؛ و نیروهای روسی زمانی خاک ایران را تخلیه خواهند کرد که نیروهای انگلیسی از ایران رفته باشند.^{۱۵} وی در پیام روز بعد خود درباره خطی که مسکو در آن زمان می‌پیمود این‌گونه توضیح داده است: «اعضای مجلس (که هنوز تشکیل جلسه نداده‌اند) دیگر هیچ انگیزه و تمایلی برای پذیرش موافقتنامه (انگلیس - ایران) ندارند و در صورتی که چنین کاری کنند به سادگی بهانه تازه‌ای برای تجاوز بلشویکی فراهم خواهد شد».^{۱۶} به این ترتیب به نظر می‌رسد که هیچ‌یک از دو هدف حداکثری و حداقلی قابل دستیابی نبود و انگلستان برای حفظ منافع خود در ایران مجبور بود اقدام فوری نماید و این اقدام فوری جز از سوی رضاخان، فرمانده آتریاد تبریز - که تربیت شده خود استاروزلسکی بود - از دست کس دیگری ساخته نبود.

در فاصله برکناری استاروزلسکی تا کودتای رضاخان، یک دیپلمات ایرانی به نام سردار همایون فرماندهی تیپ قزاق را بر عهده گرفت اما قدرت اصلی در دست سرهنگ هنری اسمیت (Colonel Henry Smyth)، عضو هیأت نظامی انگلستان در تهران بود. چهار ماه بیشتر از اخراج استاروزلسکی از ایران نگذشته بود که در ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ رضاخان، بدون هرگونه مقاومتی از سوی انگلستان، دست به کودتا زد. طبق گفته نورمن، رضاخان اعلام کرده بود:

قزاقها که تجربه بلشویک‌ها را داشتند و آنها را می‌شناختند از دیدن حکومت‌های ناکارآمدی که یکی پس از دیگری در تهران به قدرت می‌رسید و ظاهراً هیچ‌یک کاری برای جلوگیری از پیشروی بلشویک‌ها که بعد از خروج نیروهای انگلیسی از ایران صورت می‌گرفت نمی‌کردند دیگر خسته شده بودند. بنابراین آنها به تهران آمدند تا حکومتی قوی را که به این موضوع پردازد تأسیس کنند.^{۱۷}

مقامات انگلیسی با ادعای اینکه «هیچ مدرکی وجود ندارد که انگلیسی‌ها کاری با کودتای

۱۹۲۱ داشته‌اند و به نظر می‌رسد که هم حکومت انگلستان و هم هیأت نمایندگی انگلستان در تهران را غافلگیر کرده است»^{۱۰۸} همواره هرگونه دخالت در امور داخلی ایران را تکذیب کرده‌اند. ولی ژنرال سِر ادموند آیرونساید، طراح اصلی کودتا که در این زمان فرماندهی نیروی ایران شمالی را در دست داشت، بعدها در سال ۱۹۷۲ به نقش خود در این جریان اعتراف کرد. وی در این باره نوشت که او زمینه را برای برکناری فرمانده روس سفید تیپ قزاق فراهم کرد و پس از آن اقدام به دستگیری او نمود و در آخر رضاخان را به فرماندهی گمارد.^{۱۰۹}

آیرونساید چنین وانمود کرد که وی از رضاخان خواسته است که قول بدهد «هیچ اقدام خشونت‌باری برای خلع [احمد] شاه مرتکب نشود و اجازه آن را هم ندهد»^{۱۱۰} ولی این گفتگو تلویحاً نشان می‌دهد که رضاخان در آرزوی این چنین اقدام خشونت‌باری بوده است. از این گذشته آیرونساید می‌دانست که رضاخان «آشکارا... از سیاستمدارانی که مجلس را به خاطر منافع شخصی خود در کنترل دارند... بدش می‌آید»^{۱۱۱} به توصیف آیرونساید، احمدشاه «مرد جوانی بود که در یک کت بلند خاکستری با تکه‌های عصبی می‌لولید» او می‌پنداشت که «دیدن یک چنین مرد فلک‌زده‌ای آن هم در چنان مقام بزرگی واقعاً مشقت‌بار بود»^{۱۱۲} در حالی که ایران «که به شدت به یک رهبر برای زمان‌های سخت آینده نیاز داشت... اینجا [رضاخان] بی‌تردید مردی بود که ارزش والایی داشت»^{۱۱۳}

به این ترتیب بود که وقتی انگلیسی‌ها قزاقان را به حال خود رها کردند در ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ رضاخان کودتایی را ترتیب داد که او را ابتدا به فرماندهی کل قزاق، سپس در آوریل همان سال به سمت وزارت جنگ و بعد در اکتبر ۱۹۲۳ به نخست‌وزیری و نهایتاً در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ به مقام شاهنشاهی ایران ارتقا داد. هارولد نیکلسون که در این زمان کنسول انگلستان در تهران بود این نکته را این چنین تأیید می‌کند:

ترقی رضا در مراتب [نظامی] مدیون لرد آیرونساید بود... همچنین به مرد انگلیسی دیگری نیز مدیون بود و معلوم بود که ایران کاملاً به سوی تشنت غوطه‌ور بود؛ تنها امید این بود که کشور بتواند تحت رهبری مقتدر اندرونی مجدداً قوت گیرد؛ سرپرسی [لورین] به درستی پیش‌بینی کرده که رضاخان برای چنین حیات تازه‌ای توانا می‌باشد.^{۱۱۴}

طرح انگلیسی به گونه‌ای به اجرا درآمد که وانمود می‌کرد بالاخره یک نظام ملی و ضدانگلیسی و ضدبلشویکی در تهران روی کار آمده است. روس‌ها ابتدا حدس زدند که کودتا یک عملیات انگلیسی بوده است اما جز اینکه سرهنگ هنری اسمیت (Henry Smyth)، افسر رابط بین تیپ قزاق و نیروی ایران شمالی به صورت غیررسمی در سازماندهی و آموزش قزاق‌ها دست داشته است مدرک متقنی برای اثبات آن نداشتند.

سرهنگ دوم گری (Lieutenant-Colonel W.G. Grey) در سخنرانی خود درباره تاریخ جدید ایران در نوامبر ۱۹۲۵ که بعدها در مجله انجمن سلطنتی آسیای میانه^{۱۱۵} چاپ شد گفته بود که وقتی از قزوین می‌گذشتیم از سرهنگ اسمیت پرسیدم که به نظر شما کار درستی بود که در تحرکات سیاسی کشور شرکت کرده‌ایم. وی در پاسخ من گفت که از من درخواست توصیه نظامی شد و من هم به عنوان یک راهنما باید آنچه می‌دانستم در اختیار می‌گذاشتم. معلوم است که کاری مثل این (کودتا) اگر بخواهد صورت گیرد بهتر است که به شکل منطقی و منظمی که اتفاق افتاد رخ می‌نمود.

حکومت جدید به سرعت دست به کارهایی زد که در ظاهر با سیاست کرزن در تضاد بود: نه تنها آشکارا موافقتنامه ۱۹۱۹ را فسخ کرد بلکه تعدادی از افراد سرشناس را که به عنوان آلت دست هیأت نمایندگی انگلستان مشهور بودند از جمله شاهزاده فیروز، وزیر خارجه، را به اتهام اینکه در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۱۸ در مقابل رشوه همچون عروسک انگلستان رفتار کرده است، بازداشت کرد. اما در پنهان بنا به گزارش نورمن، سیدضیاء به او گفته بود با وجودی که موافقتنامه ملغی گردیده اما در نظر دارد که به خاطر منافع ملی کشور، مستشاران نظامی و مالی انگلیسی را بر پایه قراردادهای خصوصی وارد ایران نماید. این کار باید با احتیاط کامل انجام شود و تعدادی مستشار غیرانگلیسی هم در این زمینه درگیر خواهند شد «تا به کوری چشم بلشویک‌ها و مخالفان داخلی، بتوان تا جای ممکن از قدرت‌های خارجی دیگر نیز دلجویی گردد.»

نتیجه

ایران پیش از کودتای سوم اسفند رضاخان صحنه رقابت قدرت‌های بزرگ خارجی برای کسب امتیاز و توسعه حوزه نفوذ انگلستان و روسیه بود. موافقتنامه‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ به وضوح این سازش قدرت‌های بزرگ برای تصاحب سرزمین ایران را به نمایش گذارده است. اما شکست امپراتوری عثمانی در جنگ اول جهانی و تخلیه آذربایجان ایران و همچنین گرفتاری امپراتوری روسیه در انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ سبب شد تا انگلستان به فکر استفاده از خلأ قدرت پدید آمده در ایران و انتقال سراسر ایران به حوزه نفوذ خود بیفتد و به بهانه ایجاد حصار مطمئنی بر گرداگرد کمونیسیم تلاش کرد تا ایران را به قیمومت خود درآورد. اما هنگامی که با مخالفت فرانسه و ایالات متحده نتوانست از کنفرانس صلح پاریس طرفی در این باره ببندد تلاش کرد از حضور نیروهای نظامی خود در ایران و ابزار کمک مالی، برای تحمیل موافقتنامه آگوست ۱۹۱۹ استفاده کند و به این ترتیب ایران را تحت‌الحمایه خود سازد؛ به طوری که پیش از تصویب مجلس شورای ملی اقدام به اعزام هیأت‌های کارشناسی نظامی و مالی به ایران نمود.

نقش انگلستان در عزل استاروزلسکی و نصب رضاخان

اما قدرت گرفتن مجدد روسیه و تهاجم بلشویکی به ایران و اشغال بندر انزلی و رشت و حمایت از نهضت جنگل باعث شد تا مجدداً وضعیت رقابت سابق احیا شده و انگلستان خود را این بار با یک دشمن ایدئولوژیکی روبه‌رو ببیند که تنها به استان‌های شمالی ایران راضی نخواهد شد. به همین منظور نهایت تلاش خود را نمود تا با ظاهری ملی ولی سرکوبگر و استبدادی، نظام مبتنی بر کودتایی را به روی کار آورد تا سیاست ایران یکپارچه در زیر سایه انگلستان و به هزینه دولت ایران به مرحله اجرا درآورد.

پانوشتها:

- 1- Rouhollah K. Ramazani, *The Foreign Policy of Iran: A Developing Nation in World Affairs, 1500-1941*, Charlottesville: University Press of Virginia, 1966, p. 38.
 - 2- George Lenczowski, *Russia and The West in Iran, 1918-1948: A Study in Big Power Rivalry*, Westport: Greenwood Press, 1949, p. 43.
 - 3- Quoted in George Curzon, *Persia and the Persian Question*, London: Longmans, 1892, vol. 2, p. 588.
 - 4- A. P. Thornton, "British Policy in Persia, 1858-1890," *English Historical Review*, vol. LXIX, 1954, PP. 554-579.
- ۵- برای مطالعه متن موافقتنامه ۱۹۰۷ و مکاتبات رسمی انگلیسی - روسی - فرانسوی در سال ۱۹۱۵ ر.ک: J. C. Hurewitz, *Diplomacy in the Near and Middle East*, New York: Octagon Book, 1972, vol. 1, pp. 219-249; Ramazani, op. cit., pp. 89-94.
- نوازنی، بهرام، *عهدنامه مودت ایران و شوروی - ۲۶ فوریه ۱۹۲۱*، تهران، نشر همراه، ۱۳۶۸، صص ۶۱ - ۵۵؛ یزدی، محمود افشار، *سیاست اروپا در ایران*، ترجمه سیدضیاءالدین دهشیری، تهران، انتشارات بنیاد موقوفات نویسنده، ۱۳۵۸، صص ۳۵۸ - ۲۷۹.
- 6- Josef Upton, *The History of Modern Iran*, Cambridge: Harvard University Press, 1970, pp. 390-40.
- ۷- *عهدنامه مودت...*، صص ۸۳ - ۷۳.
- ۸- برای مطالعه دخالت نظامی انگلستان و متفقین در روسیه و حمایت از ضدانقلابیون روسی ر.ک: قادری، حاتم، پژوهشی در روابط ایران و روسیه شوروی با قرارداد ۱۹۲۱، ج ۱، صص ۱۰۷ - ۱۰۱؛ کنان، ژرژ، *روسیه و غرب در زمان لنین و استالین*، ترجمه ابوالقاسم طاهری، بی‌جا، کتابخانه ایرانه‌مهر، ۱۳۴۴، صص ۸۸ - ۸۵؛ تروتسکی، لئو، *زندگی من*، ترجمه هوشنگ وزیری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸، صص ۴۴۵ - ۴۴۴.
- 9- N. Keddie and M. Amanat, "Iran Under the Later Qajars, 1848-1922", in *Cambridge*

- History of Iran*, vol. 7, London, 1991, p. 177.
- 10- Hassan Arfa, *Under Five Shahs*, London, 1935, p. 334.
- 11- P. A. Polovtsoff, *Glory and Downfall*, London, 1935, p. 334.
- 12- F. J. Moberly, *Operations in Persia 1914-1919*, London, 1987, p. 137.
- ۱۳- مهمید، محمدعلی، پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران (قبل از هخامنشیان تا پایان قاجاریه)، تهران، نشر میترا، ۱۳۶۱، ص ۳۲۱.
- 14- FO. 371/2985/229178 Quoted in Pearce Brian, *The Staroselsky Problem 1918-20: An Eposode in British-Russian Relations in Persia*, London: University of London, 1994 (Hereafter Pearce).
- 15- L/P & S/10/734/636 Quoted in ibid.
- 16- FO. 371/3268/41019 Quoted in ibid.
- 17- L/P&S/10/734/1069; FO. 371/3268/48654 Quoted in ibid.
- 18- FO. 371/3268/89564 Quoted in ibid.
- 19- FO. 371/3268/90370 Quoted in ibid.
- 20- Houshang Sabahi, *British Policy in Persia 1918-1925*, London, 1990.
- 21- Moberly, F. J. (ed.). *History of the Great War: Operations in Persia 1914-1919*.
- 22- FO. 371/3261/119822. Quoted in Pearce, p.
- 23- FO. 371/3261/125139; L/P&S/10/735/3164. Quoted in ibid.
- 24- L/P&S/10/735/3405. Quoted in ibid.
- 25- CAB 27/24: R.H. Ullman, *Britain and the Russian Civil War*, London: 1968 [hereafter *Russian Civil War*], p. 82.
- 26- FO. 371/326/212 2. Quoted in Pearce.
- 27- Curzon Collection in India Office Library, MSS Eur. F. 112/253. Quoted in ibid.
- ۲۸- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۱، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، نشر کیهان، ۱۳۶۸، صص ۲۹۴ - ۲۹۳.
- ۲۹- صفایی، ابراهیم، زمینه‌های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۳، صص ۲۰۶ - ۲۰۵.
- 30- Georg Lenczowski, *Russia and the West in Iran, 191-194: A Study i Power Rivalry*, Westport: Greenwood Press, 1949, p. 46.
- ۳۱- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ایران و انگلیس، ج ۱، صص ۲۹۴ - ۲۹۳.
- 32- Peter Avery, *Modern Iran*, London: Ernest Benn Limited, 1965, p. 205.
- 33- Moberly, op. cit., p. 366 in.
- 34- FO. 371/3263/20230. Quoted in Pearce.
- 35- L/P S/10/736/4102; *Documents on British Foreign Policy*, 1st series, IV [hereafter DBFP], doc. 723, p. 1132. Quoted in ibid.
- 36- DBFP, IV, doc. 741, pp. 1145-46. Quoted in ibid.
- 37- DBFP, 1st series, IV, doc. 799, pp. 11 7- Quoted in ibid.
- 38- FO. 371/3 6 /174912. Quoted in ibid.
- 39- Briton Cooper Busch. usch, *Mudros to Lausanne: Britain's Frontier in West Asia 1918-1923*, Albany: New York, 1976, p. 272.
- ۴۰- امروزه به نام کمیته میان بخشی درباره امور خاورمیانه تغییر یافته است.
- 41- H. Sabahi, *British Policy in Persia 1918-1925*, London: 1990, p. 65; FO. 371/3 67/1716 0

Quoted in Pearce.

42- FO. 371/3 70/1903 7. Quoted in *ibid*.

43- WO. 15/697. Quoted in *ibid*.

44- FO. 371/3 72/201100. Quoted in *ibid*.

45- Curzon Collection in India Office Library, MS Eur. F. 112/275. Quoted in *ibid*.

46- DBFP, XIII, doc. 464, pp. 517-19. Quoted in *ibid*.

47- W. O. 15/697. Quoted in *ibid*.

48- FO. 371/3 92/1953 1. Quoted in *ibid*.

49- FO. 371/3 92/1953 1. Quoted in *ibid*.

50- DBFP, XIII, doc. 416, p. 474. Quoted in *ibid*.

51- *British Documents on Foreign Affairs* [henceforth B DFA], Series A, Vol. 3, p. 111.

Quoted in *ibid*.

52- D FP, XIII, doc. 422, p. 47. Quoted in *ibid*.

53- DFA, Vol. 3, pp. 111-12. Quoted in *ibid*.

54- FO. 371/3 71/19797. Quoted in *ibid*.

بر اساس ارقامی که چرچیل در ۲۹ جون در پارلمان انگلستان ارائه کرد، نیروهای انگلیسی در شمال غرب ایران در اول آپریل ۱۹۲۰ بالغ بر ۱۰۵۰ نفر نیروی انگلیسی و ۱۰۱۰۰ نفر نیروی هندی می‌شد. (The Times, 30 June 1920)

55- D FP, XIII, docs 433 and 434, pp. 4 6, 4 4 9. Quoted in Pearce.

56- A. N. Kheifets, *Sovetskaia Rossiia i sopredel'nye strany Vostoka 1918-1920*, Moscow, 1964, p. 234. Quoted in Pearce.

برایان پپیرس در هامش این نکته اضافه کرده است که وی نسخه سند بایگانی (مورخ ۶ جون ۱۹۲۰) را به دست آورده است که در آن، وی منبع خود را پروفیسور R. W. Davies معرفی کرده است.

۵۷- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۳، ص ۱۳۰.

۵۸- دولت‌آبادی، یحیی، تاریخ معاصر یا حیات یحیی، ج ۴، تهران، انتشارات فردوسی + عطار، ۱۳۶۱، ص ۱۵۱.

۵۹- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، تهران، نشر نشار، ۱۳۶۲، ص ۷۴.

۶۰- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، تلاش آزادی، محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۵۶، ص ۲۸۵.

61- Sabahi, *British Policy in Persia*, p. 95.

62- DFA, Vol. 3, p. 243 Quoted in Pearce.

63- *Ibid.*, PP. 249, 250. Quoted in *ibid*.

64- D FP, 1st series, XIII, doc. 461, pp. 512-13. Quoted in *ibid*.

65- *Diaries of Sir Henry Wilson*, edited by Major-General C.E. Caldwell, London, 1927, II, P. 244.

66- L/P S/10/905/5017. Quoted in Pearce.

67- L/P S/10/905/5241. Quoted in *ibid*.

68- D FP, XIII, doc. 561, n. 5. Quoted in *ibid*.

69- FO. 371/4912/69 6. Quoted in *ibid*.

70- D FP, XIII, doc. 510, pp. 564-65. Quoted in *ibid*.

71- WO. 95/5049 (Appendix 1). Quoted in *ibid*.

72- E. Lesueur. *Les Anglais en Perse*, Paris, 1921, p. 51 Quoted in *ibid*.

73- N. S. Fatemi, *Oil Diplomacy*, New York, 1954, p. 95.

- 74- FO. 37 1/4922/2650. Quoted in Pearce.
- 75- WO. 95/5049 (Appendix 1). Quoted in *ibid.*
- 76- D. FP, XIII, doc. 531, p. 5 1. Quoted in *ibid.*
- 77- WO. 95/5049 and WO. 15/697. Quoted in *ibid.*
- 78- D. FP, XIII, doc. 540, p. 596. Quoted in *ibid.*
- 79- WO. 95/496 (Appendix 24). Quoted in *ibid.*
- 80- FO. 37 1/4905/5030. Quoted in *ibid.*
- 81- WO. 95/5049; WO. 15 /697 Quoted in *ibid.*; Edmonds Papers, VI, 4; Arfa, Under Five Shahs, p. 103.
- 82- WO. 95/5049. Quoted in Pearce.
- 83- *The Military Correspondence of Sir Henry Wilson*, edited by Keith Jeffery London, 19 5, pp. 19-99.
- 84- FO: 371/4905/55 5. Quoted in Pearce.
- 85- DFA, Vol. 3, pp. 3 9-90. Quoted in *ibid.*
- 86- PRO. 30/30/23. Quoted in *ibid.*
- 87- WO. 15/6 7; FO. 371/4906/106 7. Quoted in *ibid.*
- 88- *Ibid.*
- 89- WO. 15 /697. Quoted in Pearce.
- 90- WO. 15 /6 7. Quoted in *ibid.*
- 91- *Edmonds Papers*, VI, 4. Quoted in *ibid.*
- 92- E. Ironside, *High Road to Command*, London, 1972, p. 144.
- 93- WO. 15 /697. Quoted in Pearce.
- 94- Ironside, *op. cit.*, pp. 145-46.
- 95- FO. 371/4909/1 14 9. Quoted in Perarce.
- 96- FO. 371/4914/9573; PRO. 30130/23. Quoted in *ibid.*
- 97- D FP, XIII, doc. 567, pp. 620-21; PRO. 30/30/23 Quoted in *ibid.*
- 98- D FP, XIII, doc. 570, pp. 624-26, Quoted in *ibid.*
- 99- WO. 15 /6 7. Quoted in *ibid.*
- 100- *Ibid.*, XIII, doc. 61, p. 670. Quoted in *ibid.*
- 101- FO. 371/4914/135 4. Quoted in *ibid.*
- 102- FO. 371/4907/14455. Quoted in *ibid.*
- 103- D FP, XIII, doc. 63, p. 6 7. Quoted in *ibid.*
- 104- FO. 371/6399/406. Quoted in *ibid.*
- 105- FO. 371/6399/509. Quoted in *ibid.*
- 106- FO. 371/6421/91. Quoted in *ibid.*
- 107- D FP, XIII, doc. 6 1, pp. 729-30. Quoted in *ibid.*
- 108- R. Bullard, *The Camels Must Go*, p. 229.
- 109- Ironside, *op. cit.*, p. 149.
- 110- *Ibid.*, p. 161.
- 111- *Ibid.*
- 112- *Ibid.*, p. 152.

نقش انگستان در عزل استاروزلسکی و نصب رضاخان

113- Ibid., p. 161.

114- H. Nicolson, Friday Mornings, p. 7.

115- *The Royal Central Asian Society*, Vol. XIII, 1926.

